

دعاها و آرزوهای انسان

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی


قائمیه اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www.Ghaemiyeh.com

دعـاها و آرزوهـاي انسـان از ديدگاه قرآن و حديث (تفسير موضوعي الميزان)

مشخصات کتاب

دعـاها و آرزوهـاي انسـان از ديدگاه قرآن و حديث (تفسير موضوعي الميزان)
به اهتمام: سيد مهـدي اميــن
با نظارت: دکتر محمد بيستوني

موضـوع صفحـه
تأييديه آيةاللّه محمد يزدي رئيس شورايعالي مديريت حوزه علميه ••• 5
تأييديه آيةاللّه مرتضــي مقتدائـي مديريــت حــوزه علميــه قــم ••• 6
تأييديه آيةاللّه سيدعلي اصغر دستغيــب نماينـده خبرگان رهبري ••• 7
مقــدمــه نـاشـــــر ••• 8
مقـدمــه مــؤلـــف ••• 12
فصل اول: مباني دعا ••• 17
مفهوم دعا و نظام حـاكـم بر آن ••• 17
1 ـ مفهـــــــوم دعـــــا ••• 17
(211)
2 ـ رابطه دعا با مالكيت الهي ••• 18
3 ـ خـواستن از روي فطـرت ••• 19
4 ـ استجابت دعاي حقيقي و خواست فطري ••• 21
5 ـ استكبــار و درخــواست ••• 24
(212)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
6 ـ دعـــوت الهـــي و تـــوفيــق دعـــا ••• 26
دعـا و دعـوت حـق ••• 27
دعـا و تقـديـر الهــي و مقـــدرات ••• 29
هـــدايـت درخـواســت‌هـا و دعـاهــا بـوسيلــه فطـــرت ••• 32
تحليــل روايتــي دربــاره دعـــا و درخـواست‌هاي انســان ••• 35
1 ـ رابطــه اسبـاب ظـاهـري بـا درخـواســت‌هـــاي فطـــري ••• 36
2 ـ نظام‌فطري و نظام‌خيالي حاكم‌بر دعا و درخواست‌هاي‌انسان ••• 37
فصل دوم: انـواع دعـــا ••• 39
(213)
دعـاهـاي قـابـل قبـول و دعــاهــاي غيــرقــابـل قبـــول ••• 39
دعاهاي مكــرآميــز و بي‌مــوقـــع ••• 40
دعا براي زينت‌ظاهري و باطني‌اعمال ••• 41
(214)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
دعـا بـراي اصلاح نسل انسان ••• 43

خواست‌هاي اخروي انسان و شرايط تحقق آن ••• 45
تـأميـن خـواسـت‌هاي دنيـــوي انســان ••• 48
دعا براي امور دنيوي و اخروي ••• 50
دعـاهاي حـق و دعاهاي باطل ••• 52
دعـــــــاي شـــــــرّ ••• 53
فصــل ســوم: اجــابـت دعـــا ••• 57
دعــا و وســايـل رسيـــدن بـــه هــدف آن ••• 57
(215)
رابطــه دعـا با هــدف دعـــا ••• 60
خــوف و رجـــاء نسبــت بـــه نتيجــه دعــا ••• 61
(216)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
شـــرايـط اجــابــت دعـــا ••• 63
شــرط قبـولي بدون قيــد و شـرط دعــاهـا ••• 65
دعــا و تـوجـه فطري به خــدا در شـدايــد ••• 68
كيست آن كه دعـاي وامانده را استجابت كند؟ ••• 70
دعا در حالت اضطـرار و ناچاري ••• 72
اطمينان فطــري به قبـول دعا ••• 73
امداد الهي در تحقق خواست‌ها و اعمال انسان ••• 75
نتيجـــــه قبــول دعــاهــا ••• 78
(217)
تقليـد دعـا و عـدم تــأثيـر آن ••• 81
دليــل عـــدم استجــابـت دعــاي كفـــار ••• 83
(218)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
دعـاهـا و طغيــانگـري‌ها ••• 85
آيا قـوانين طبيعـي با دعا لغو مي‌شوند؟ ••• 87
فصل چهارم: طــرز دعــا كـردن ••• 89
تعليمات قـرآن براي بهتــر دعـا كردن ••• 89
تعليمات معصومين براي بهتر دعا كردن ••• 92
زمــان منــاسب براي دعا ••• 99
فصل پنجم: دعاي پيامبران و بزرگان ••• 101
دعـــــــــاي آدم عليه‌السلام ••• 101
(219)

دعـاهاي حضرت نـوح (1) ••• 104
دعـاهاي حضرت نـوح (2) ••• 108

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
دعاهاي تاريخي ابراهيم عليه‌السلام (1) ••• 110
دعاهاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام (2) ••• 112
دعاهاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام (3) ••• 115
دعاهاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام (4) ••• 116
دعاهاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام (5) ••• 120
دعـاهـاي حضــرت ابــراهيــم و اسمـاعيـل عليه‌السلام (6) ••• 123
دعاي ابراهيم عليه‌السلام براي اعطاي حكمت و صلاح ذات (7) ••• 124
دعــاي حضـــرت يعقـــوب ••• 126

دعـاي حضرت‌يـوسـف عليه‌السلام (1) ••• 128
دعـاي حضرت‌يـوسـف عليه‌السلام (2) ••• 131

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
دعاهاي حضرت مـوسي عليه‌السلام ••• 135
دعـاي حضرت سليمـان عليه‌السلام ••• 145
دعاي حضرت يـــونس عليه‌السلام ••• 147
دعاي حضرت ايـــوب عليه‌السلام ••• 150
دعاي زكريا عليه‌السلام براي درخواست فرزند ••• 152
دعاي حضرت عيســـي عليه‌السلام ••• 155
دعاي حضرت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله پيامبراسلام ••• 159
دعا و درخواست پرهيزكاران ••• 163

دعا و چكيده آرزوهاي بنده‌اي شايسته در مسير عبوديت ••• 165
مجموعه تفسير الميزان با حمايت مؤسسه عترت فاطمي چاپ و منتشر شده است كه بدين وسيله از مديران و كاركنان مؤسسه ياد شده تشكر و قدرداني مي‌شود.
مؤسسه قرآني تفسير جوان

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُـولِ اللّـهِ وَ خاتَـمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الأَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّـــةِاللّهِ فِيالأَرَضينَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الأَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا مُعِزَّ
الأَوْلِياءِوَيامُذِلَ الأَعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُالْمُتَّصِلُبَيْنَالأَرْضِوَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ في غَيْبَتِـــكَ وَ فِراقِـــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
(6)
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ

متن تأئيديه حضرت آيةاللّه محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري و رييس شورايعالي مديريت حوزه علميه
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم
قرآن كريم اين بزرگ‌ترين هديه آسماني و عالي‌ترين چراغ هدايت كه خداوند عالم به وسيله آخرين پيامبرش براي بشريت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگيري و راهنمايي نموده و مي‌نمايد. اين انسان‌ها هستند كه به هر مقدار بيشتر با اين نور و رحمت ارتباط برقرار كنند بيشتر بهره مي‌گيرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن كريم با خواندن، انديشيدن،
(7)
فهميدن، شناختن اهداف آن شكل مي‌گيرد. تلاوت، تفكر، دريافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌هاي آن، سطوح مختلف دارد. كارهايي كه براي تسهيل و روان و آسان كردن اين ارتباط انجام مي‌گيرد هركدام به نوبه خود ارزشمند است. كارهاي گوناگوني كه دانشمند محترم جناب آقاي دكتر بيستوني براي نسل جوان در جهت اين خدمت بزرگ و امكان ارتباط بهتر نسل‌جوان با قرآن انجام‌داده‌اند؛ همگي قابل تقدير و تشكر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصيه مي‌كنم كه از اين آثار بهره‌مند شوند.
توفيقات بيش از پيش ايشان را از خداوند متعال خواهانم.
محمد يزدي
رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري 1/2/1388

(8)
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم
توفيق نصيب گرديد از مؤسسه قــرآني تفسير جوان بازديد داشته باشم و مواجه شدم با يك باغستان گسترده پرگل و متنوع كه به‌طور يقين از معجزات قرآن است كه اين ابتكارات و روش‌هاي نو و جالب را به ذهن يك نفر كه بايد مورد عنايت ويژه قرار گرفته باشد القاء نمايد تا بتواند در سطح گسترده كودكان و جوانان و نوجوانان و غيرهم را با قرآن‌مجيد مأنوس به‌طوري‌كه مفاهيم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهي و قرآني نمايد و آن برادر بزرگوار جناب آقاي دكتر محمد بيستوني است كه اين توفيق نصيب ايشان گرديده و ذخيره عظيم و باقيات الصالحات جاري براي آخرت ايشان هست. به اميد اين كه همه اقدامات با خلوص قرين و مورد توجه ويژه حضرت بقيت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.
(9)
مرتضي مقتدايي
به تاريخ يوم شنبه پنجم ماه مبارك رمضان‌المبارك 1427
(10)

متن‌تأييديه حضرت آيةاللّه‌سيدعلي‌اصغردستغيبنماينده محترم‌خبرگان‌رهبري‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم
«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ» (89 / نحل)
تفسير الميزان گنجينه گرانبهائي است كه به مقتضاي اين كريمه قرآني حاوي جميع موضوعات و عناوين مطرح در زندگي انسان‌ها مي‌باشد. تنظيم موضوعي اين مجموعه نفيس اولاً موجب آن است كه هركس عنوان و موضوع مدّنظر خويش را به سادگي پيدا كند و ثانيا زمينه مناسبي در راستاي تحقيقات موضوعي براي پژوهشگران و انديشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.
اين توفيق نيز در ادامه برنامه‌هاي مؤسسه قرآني تفسير جوان در تنظيم و نشر آثار
(11)
قرآني مفسّرين بزرگ و نامي در طول تاريخ اسلام، نصيب برادر ارزشمندم جناب آقاي دكتر محمد بيستوني و گروهي از همكاران قرآن‌پژوه ايشان گرديده است. اميدوارم همچنــان از توفيقــات و تأييــدات الهي برخــوردار باشنـد.
سيدعلي اصغر دستغيب
28/9/86
(12)

براساس پژوهشي كه در مؤسسه قرآني تفسير جوان انجام شده، از صدر اسلام تاكنون حدود 000/10 نوع تفسير قرآن كريم منتشر گرديده است كه بيش از 90% آنها به دليل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاري كامل آيات و روايات و كلمات عربي، نثر و نگارش تخصصي و پيچيده، قطع بزرگ كتاب و... صرفا براي «متخصصين و علاقمندان حرفه‌اي» كاربرد داشته و افراد عادي جامعه به ويژه «جوانان عزيز» آنچنان كه شـايسته است نمي‌تـوانند از اين قبيل تفاسير به راحتي استفاده كنند.
مؤسسه قرآني تفسير جوان 15 سال براي ساده‌سازي و ارائه تفسير موضوعي و كاربردي در كنار تفسيرترتيبي تلاش‌هاي گسترده‌اي را آغاز نموده است كه چاپ و انتشار تفسير جوان (خلاصه 30 جلدي تفسير نمونه، قطع جيبي) و تفسير نوجوان (30 جلدي، قطع جيبي
(13)
كوچك) و بيش از يكصد تفسير موضوعي ديگر نظير باستان‌شناسي قرآن كريم، رنگ‌شناسي، شيطان‌شناسي، هنرهاي دستي، ملكه گمشده و شيطاني همراه، موسيقي، تفاسيـر گرافيكي و... بخشـي از خروجي‌هـاي منتشـر شده در هميـن راستـا مي‌باشـد.
كتابي كه ما و شما اكنون در محـضر نـوراني آن هستيـم حـاصـل تـلاش 30 سـاله «استادارجمند جناب آقاي‌سيدمهدي‌امين» مي‌باشد.ايشان تمامي مجلدات تفسيرالميزان را به دقـت مطـالعه كـرده و پس از فيش برداري، مطالب را «بدون هيچ گونه دخل و تصرف در متن تفسير» در هفتاد عنوان موضوعي تفكيك و براي نخستين بار «مجموعه 70 جلدي تفسير موضوعي الميزان» را تـدويـن نمـوده كـه هـم به صورت تك موضوعي و هم به شكل دوره‌اي براي جـوانـان عزيز قـابـل استفاده كاربردي‌است.
«تفسير الميزان» به گفته شهيد آية اللّه مطهري (ره) «بهترين تفسيري است كه در ميان
(14) دعاها و آرزوهاي انسان
شيعه و سني از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «الميزان» يكي از بزرگ‌ترين آثار علمي علامه طباطبائي (ره)، و از مهم‌ترين تفاسير جهان اسلام و به حق در نوع خود كم‌نظير و مايه مباهات و افتخار شيعه است. پس از تفسير تبيان شيخ طوسي (م 460 ه) و مجمع‌البيان شيخ طبرسي (م 548 ه) بزرگ‌ترين و جامع‌ترين تفسير شيعي و از نظر قوّت علمي و مطلوبيت روش تفسيري، بي‌نظير است. ويژگي مهم اين تفسير به‌كارگيري

تفسير قرآن به قرآن و روش عقلـي و اسـتـدلالي اسـت. ايـن روش در كـار مفسّـر تنها در كنار هم‌گذاشتن آيات براي درك معناي واژه خلاصه نمي‌شود، بلكه موضوعات مشابه و مشتـرك در سوره‌هاي مختلف را كنار يكديگر قرار مي‌دهد، تحليل و مقايسه مي‌كند و براي درك پيام آيه به شيوه تدبّري و اجتهادي تـوسل مي‌جويد.
يكي از ابعاد چشمگير الميزان، جامعه‌گرايي تفسير است. بي‌گمان اين خصيصه از

انديشه و گرايش‌هاي اجتماعي علامه طباطبائي (ره) برخاسته است و لذا به مباحثي چون حكومت، آزادي، عدالت اجتماعي، نظم اجتماعي، مشكلات امّت اسلامي، علل عقب ماندگي مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات ماركسيسم و ده‌ها موضوع روز، روي آورده و به‌طورعميـق مورد بحث و بررسي قرارداده است.
شيوه مرحوم علاّمه به‌اين شرح است كه در آغاز، چندآيه از يك‌سوره را مي‌آورد و آيه، آيه، نكات لُغوي و بياني‌آن‌را شرح مي‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بيان آيات كه شامل مباحث موضوعي است به تشريح آن مي‌پردازد.
ولـي متـأسفـانه قـدر و ارزش اين تفسير در ميان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فـراوانـي كه با دانشجـويان يا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نياز فراوان آنها را به اين تفسير دريـافتـه‌ام و به همين دليل نسبت به همكاري با جنـاب آقـاي

سيدمهدي اميـن اقـدام نمـــــوده‌ام.
اميـدوارم ايـــن قبيـل تـلاش‌هـاي قـرآنـي مـا و شمـا بـراي روزي ذخيـره شـود كـه بـه جـز اعمـال و نيـات خـالصانه، هيـچ چيـز ديگـري كـارسـاز نخواهد بود.
دكتر محمد بيستوني
رئيس مؤسسه قرآني تفسير جوان
تهران ـ تابستان 1388

اِنَّــهُ لَقُـــرْآنٌ كَــريــمٌ
فـــي كِتـــابٍ مَكْنُـــونٍ
لا يَمَسُّـــهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـــرُونَ
اين قـرآنـي اسـت كـريـم
در كتـــابـــي مكنـــون
كه جز دست پـاكـان و فهـم خاصان بدان نرسد!
(77 ـ 79/ واقعه)
اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يافرهنگ معارف قرآن است كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيــص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندي شده است.
(18)
در تقسيم‌بندي به عمل آمده از موضوعات قرآن كريم قريب 70 عنوان مستقل به دست آمد. هر يك از اين موضوعات اصلي، عنوان مستقلي براي تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعي تقسيم گرديد. هر فصل نيز به سرفصل‌هايي تقسيم شد. در اين سرفصل‌ها آيات و مفاهيم قرآني از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقي، طبقه‌بندي و درج گرديد، به طوري كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‌انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد. در پايان كار، مجموع اين معارف به قريب 5 هزار عنوان يا سرفصل بالغ گرديد.
از لحــاظ زمــاني: كار انتخاب مطالب و فيش‌برداري و تلخيص و نگارش، از

اواخــر ســال 1357 شــروع و حــدود 30 ســال دوام داشتــه، و با توفيق الهي در ليالي مبــاركه قدر سال 1385پايان پذيرفتــه و آمــاده چــاپ و نشــر گـرديـده است.
هــدف از تهيه اين مجموعــه و نوع طبقه‌بندي مطالب در آن، تسهيل مراجعه به شرح و تفسير آيات و معارف قرآن شريف، از جانب علاقمندان علوم قرآني، مخصوصا محققين جوان است كه بتوانند اطلاعات خود را از طريق بيان مفسري بزرگ چون علامه فقيد آية اللّه طباطبايي دريافت كنند، و براي هر سؤال پاسخي مشخص و روشــن داشتــه باشنــد.
سال‌هاي طولاني، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهيم قرآن شريف مي‌آموختيم اما وقتي در مقابل يك سؤال درباره معارف و شرايع دين‌مان

قرار مي‌گرفتيم، يك جواب مدون و مشخص نداشتيم بلكه به اندازه مطالب متعدد و متنوعي كه شنيده بوديم بايد
(20) دعاها و آرزوهاي انسان
جواب مي‌داديم. زماني كه تفسير الميزان علامه طباطبايي، قدس‌اللّه سرّه الشريف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ايراني قرار گرفت، اين مشكل حل شد و جوابي را كه لازم بود مي‌توانستيم از متن خود قرآن، با تفسير روشن و قابل اعتمادِ فردي كه به اسرار مكنون دست يافته بود، بدهيم. اما آنچه مشكل مي‌نمود گشتن و پيدا كردن آن جواب از لابلاي چهل (يا بيست) جلد ترجمه فارسي اين تفسير گرانمايه بود. لذا اين ضرورت احساس شد كه مطالب به صورت موضوعي طبقه‌بندي و خلاصه شود و در قالب يك دائرةالمعارف در دسترس همه دين‌دوستان قرارگيرد. اين همان انگيزه‌اي بود كه موجب تهيه اين مجلدات گرديد.
بديهي است اين مجلدات شامل تمامي جزئيات سوره‌ها و آيات الهي قرآن نمي‌شود، بلكه سعي شده مطالبي انتخاب شود كه در تفسير آيات و مفاهيم قرآني، علامه بزرگوار
مقدمه مؤلف (21)
به شرح و بسط و تفهيم مطلب پرداخته است.
اصول اين مطالب باتوضيح و تفصيل در «تفسير الميزان» موجود است كه خواننده مي‌تواند براي پي‌گيري آن‌ها به خود الميزان مراجعه نمايد. براي اين منظور مستند هر مطلب با ذكر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آيه مورد استناد در هر مطلب قيد گرديده است.
ذكراين‌نكته لازم‌است كه چون‌ترجمه‌تفسيرالميزان به‌صورت دومجموعه 20 جلدي و 40جلدي منتشرشده بهتراست درصورت نيازبه‌مراجعه به‌ترجمه الميزان، بر اساس ترتيب عددي آيات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات برويد.
و مقدر بود كه كار نشر چنين مجموعه آسماني در مؤسسه‌اي انجام گيرد كه با هدف نشر معارف قرآن شريف، به صورت تفسير، مختص نسل جوان،
(22) دعاها و آرزوهاي انسان
تأسيس شده باشد، و استاد مسلّم، جناب آقاي دكتر محمد بيستوني، اصلاح و تنقيح و نظارت همه‌جانبه بر اين مجموعه قرآني شريف را به عهده گيرد.
مؤسسه قرآني تفسير جوان با ابتكار و سليقه نوين، و به منظور تسهيل در رساندن پيام آسماني قرآن مجيد به نسل جوان، مطالب قرآني را به صورت كتاب‌هايي در قطع جيبي منتشر مي‌كند. اين ابتكار در نشر همين مجلدات نيز به كار رفته، تا مطالعه آن در هر شرايط

زمــانــي و مكــاني، براي جــوانان مشتاق فرهنگ الهي قرآن شريف، ساده و آسان گردد...
و ما همه بندگاني هستيم هر يك حامل وظيفه تعيين شده از جانب دوست، و آنچه انجــام شــده و مي‌شـود، همه از جانب اوست !
و صلوات خدا بر محمّد مصطفي صلي‌الله‌عليه‌وآله و خاندان جليلش باد كه نخستين حاملان اين
مقدمه مؤلف (23)
وظيفه الهي بودند، و بر علامه فقيد آيةاللّه طباطبايي و اجداد او، و بر همه وظيفه‌داران اين مجموعه شريف و آباء و اجدادشان باد، كه مسلمان شايسته‌اي بودند و ما را نيز در مسيــر شنــاخت اسـلام واقعي پرورش دادنـد!
ليله قدر سال 1385
سيد مهدي حبيبي امين
(24) دعاها و آرزوهاي انسان

فصل اول: مباني دعا

مفهوم دعا و نظام حاکم بر آن

1 ـ مفهـــوم دعــا

«وَ اِذا سَـأَلَـكَ عِبادي عَنّـي فَـاِنّـي قَـريـبٌ اُجيـبُ دَعْـوَةَ الـدّاعِ اِذا دَعانِ...،»
«و هرگاه بندگانم مرا از تو پرسند من نزديكم چون صاحب دعا مرا خواند دعايش را اجابت كنــم پس مرا اجابت كننــد و به من ايمان آورنــد شايد رهبري شوند.»
(186 / بقره)
(25)
«دُعــاء» و «دَعْــوت» عبارت اســت از ايــن كــه صــاحــب دعــا نظــر طــرف را بــه خــودش متــوجــه كنـد.
«سُــؤال» ايــن اســت كــه بعــد از متــوجــه كــردن او فــائــده و بهــره‌اي از او درخــواســت نمــايــد. بنــابــرايــن، ســؤال در حكم غــرض و نتيجــه دعــاســت.

2 ـ رابطه دعا با مالكيت الهي

بايد دانست كه اين ملك حقيقي خداست كه او را به تمـام معنـي نسبت به بندگان نزديك و از هر چيزي نزديك‌تر كرده است. مقتضاي چنين ملكي كه هرگونه تصرفي را
(26) دعاها و آرزوهاي انسان
بدون هيچ مانعي تجويز مي‌كند اين است كه هر دعايي را بنـده بكنـد اجـابـت نمـايد و هر حاجتي را از او بخـواهـد بـرآورد زيـرا ملك او عام است و تسلط و احاطه‌اش مقيد به هيـچ قيـد و شـرطـي نيسـت. پس هر كاري را خدا خواست و بنده‌اش را مالك آن گردانيد و اذن داد كه واقـع شـود واقع مي‌شود، و هر چه را نخواست و انسان را مالك آن نكـرد و اذن نـداد كه واقع شـود واقع نمي‌شود هر چند در راه آن از هيچ كـوشـش و كـاوشـي دريـغ ندارد.

آيه شريفه علاوه بر اين كه موضوع اجابت دعا را بيان كرده به علل آن نيز اشاره
مفهوم دعا و نظام حاكم بر آن (27)
نموده است. مثلاً علت نزديكي خدا به ايشان اين است كه بندگان او هستند و همه چيزشان قائم به اوست، و چون به ايشان نزديك است دعاهايشان را مستجاب مي‌كند، و چون اجابت را قيد و شرطي نيست هر دعايي كنند آن را مستجاب خواهد كرد.
تنها شرط اجابت اين است كه دعاكننده خدا را بخواند. و اين قيد گر چه زائد بر اصل مطلب نيست ولي دلالت دارد بر اين كه صاحب دعا بايد حقيقتا بخواهد و البته از خدا بخواهد.
منظور از اين شرط اين است كه حقيقت اين امور در مطلب دخالت دارد و صرف اسم و ظاهر كفايت نمي‌كند.
منظور از جمله «اُجيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ‌اِذا دَعانِ،» اين است كه دعاكننده حقيقتادر مقام دعا برآيد و به حسب علم فطري و غريزي خودش خواستار شود و
(28) دعاها و آرزوهاي انسان
زبانش با دلش همراه و همگام باشد. چه دعا و سؤال حقيقي را دل مي‌كند و زبان فطرت مي‌گويد نه زباني كه هر طور آن را بچرخاني مي‌چرخد خواه راست باشد خواه دروغ، جدي باشد يا شوخي، حقيقت باشد يا مجاز. لذا خداوند متعال چيزي را كه زبان در آن دخالت ندارد «سؤال» ناميده و فرموده: «و از هر چه از او خواستيد به شما داد، اگر بشمريد نعمت خدا را شماره كردن آن نتوانيد... .» (34 / ابراهيم) پس نعمت‌هاي بيرون از شماره خداوند مورد سؤال انسان‌هاست با اين كه با زبان ظاهري نيست بلكه با زبان فقر و استحقاق و زبان فطرت و وجودشان مي‌باشد ـ «هركس كه در آسمان‌ها و زمين است از او درخواست مي‌كند، هر روز او در كاري است» (29 /الرّحمن) .
مفهوم دعا و نظام حاكم بر آن (29)

سؤال حقيقي با زبان فطرت هميشه با اجابت قرين بوده و از آن تخطي و تخلف نمي‌كند.
دعاهايي كه به اجابت نمي‌رسند فاقد يكي از اين دو امر است: يا خواست حقيقي در آن‌ها نيست بلكه بواسطه روشن نبودن مطلب براي دعاكننده اشتباها امري را خواستار مي‌شود و يا چيزي را مي‌خواهد كه اگر بر حقيقت امر مطلع مي‌شد نمي‌خواست.
مثلاً دعاكننده كسي را مريض پنداشته و شفاء او را از خدا مي‌خواهد در صورتي كه عمر او تمام شده و شفاء مرض در آنجا مورد ندارد بلكه بايد زنده كردن او را از خدا خواست، و او چون از زنده شدن مرده بواسطه دعا مأيوس است حقيقتا آن را

خواستار نمي‌شود.
و يا اين كه سؤال هست ولي حقيقتا از خدا نيست. مثل اين كه كسي حاجتي را از خدا بخواهد ولي دلش به اسباب عادي يا امور وهمي كه گمان دارد كفايت امرش را مي‌كند بسته باشد. در اين صورت خواست به حسب حقيقت از خدا نيست زيرا خدايي كه دعاها را مستجاب مي‌كند كاري را با شركت اسباب و اوهام انجام نمي‌دهد.
پس اين دو دسته از دعاكنندگان گر چه با زبان دعاي خالص مي‌كنند ولي در دلشان چنين نيست.
اين خلاصه مطلبي است كه از آيه استفاده مي‌شود و به‌واسطه آن معناي آياتي كه در اين باب نازل شده نيز روشن مي‌گردد، مانند آيه:
«بگو پروردگار مرا به شما اعتنايي نيست اگر دعايتان نباشد.» (77 / فرقان)
مفهوم دعا و نظام حاكم بر آن (31)
«بگو اگر راستگو هستيد به من خبر بدهيد كه اگر عذاب خدا به سوي شما آيد يا شما را رستاخيز در رسد جز خدا را مي‌خوانيد؟» (41 / انعام)
«بگو كيست كه شما را از ظلمت‌هاي خشكي و دريا نجات دهد؟ او را به زاري و نهاني مي‌خوانيد كه اگر ما را از اين ظلمت و خطر برهانيد البته از سپاسگزاران خواهيم بود. بگو خدا شما را از آن و از هر اندوهي مي‌رهاند ولي شما باز شرك مي‌ورزيد.» (64 / انعام)
اين آيات دلالت دارد بر اين كه انسان به حسب فطرت و به حكم غريزه‌اي كه دست آفرينش در نهاد او به وديعت گذاشته خدا را مي‌خواند و رفع نيازهايش را از او مي‌خواهد، جز اين كه هنگام

رفاهيت و آسايش دلش به اسباب و وسـايل بستگـي پيـدا مي‌كند و آن‌ها را در رفع حوايج شـريـك خـدا قـرار مي‌دهـد و كـم‌كم امـر بر او مشتبـه شده و چنيـن مي‌پندارد كه رفع نيازمندي‌هايش
(32) دعاها و آرزوهاي انسان
را از خـدا نمي‌خـواهد بلكـه مطلب درست برعكس است و بـه حكـم تغييرناپذير فطرت غير از خدا را نمي‌خـواند.

يكي ديگر از آيات موردنظر اين است كه «پروردگارتان گفت مرا بخوانيد تا اجابتتان كنم و كساني كه بزرگي فروشند و از عبادت من سرپيچي مي‌كنند بزودي سرافكنده به دوزخ درآينـد،» (60 / مؤمن) ايـن آيـه عـلاوه بر اين كه مردم را به دعاكردن دعوت مي‌كند و به ايشان نويد اجابت مي‌دهد دعا را عبادت شمـرده و تـرك كننـده آن را به جهنم تهـديـد مي‌نمايد. تمام اقسام عبادت به مقتضـاي اين آيـه دعـاست (دقت فرمائيد) .
و از ايـن جـا معنـاي آيـات ديگـري كه مـربـوط به موضوع دعاست نيز مفهوم دعا و نظام حاكم بر آن (33)
روشـن مي‌شـود، مـانند آيـه:
«فَـادْعُـوهُ مُخْلِصيـنَ لَـهُ الـدّينَ ـ خدا را بخوانيد در حالي كه دين براي او خالص كـرده‌ايـد» (14 / مـــؤمـــن)
«وَ يَدْعُونَنا رَغَبا وَ رَهَبا وَ كـانُوا لَنا خاشِعينَ ـ و ما را از روي بيم و اميد مي‌خوانند و در قبال ما خشوع پيشه بودند.» (90 / انبياء)
«پـروردگـارتـان را بـه زاري و نهـانـي بخـوانيـد، او تجـــاوزكـــاران را دوســـــت نـــــدارد.» (55 / اعـــراف)
«آنگـاه كه پـروردگـارش را نـدا داد، نـدايـي نهـاني... و بـراي خواندن تو پروردگارا تيـره‌بخـت نبـوده‌ام.» (4 / مريم)
«اجابت كند آنان را كه ايمـان آوردنـد و كـارهـاي شـايسته كـردند و از فضـــل
(34) دعاها و آرزوهاي انسان
خـود افـزونشـــان دهـــد.» (26 / شـــوري)
از اين آيات اركان دعا و آداب دعاكننده بدست مي‌آيد كه عمده آن‌ها اخلاص در دعاست، يعني دعاكننده دلش با زبانش موافق باشد و دل از هر سببي ببرد و تنها به خدا ببندد. و لازمه آن بيم و اميد و رغبت و ترس و دل‌نرمي و زاري و اصرار و ذكر و كار نيـك و ايمـان و ادب حضـور و امثـال آن اسـت كه در روايـات ذكـر شـــده است.

6 ـ دعوت الهي و توفيق دعا:

«...فَلْيَسْتَجيبُوا لي وَ لْيُؤْمِنُوا بي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ!»
«پس مرا استجابت كنند و به من ايمان آورند شايد رهبري شوند!» (186 / بقره)
مفهوم دعا و نظام حاكم بر آن (35)
اين جمله فرع بر مطلبي است كه از لوازم جمله قبلي است و آن اين است كه: چون خدا به بندگانش نزديك است و چيزي بين او و دعاي ايشان حايل نمي‌شود و هم به خودشان و هم به خواسته‌هايشان عنايت دارد، ايشان را به سوي خود مي‌خواند و به دعا كردن وامي‌دارد، پس بندگان هم بايد اين دعوت الهي را اجابت كرده و متوجه او شوند و به اين صفات او ايمان آورده و يقين داشته باشند كه به ايشان نزديك است و دعاهايشان را به اجابت مي‌رساند شايد در خواندن او رهبردار شوند. (1)

1- الميـــزان ج 3، ص 42 .
(36) دعاها و آرزوهاي انسان
«لَــهُ دَعْــوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِه لا يَسْتَجيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ اِلاّ...،»
«دعوت حق خاص اوست و كساني كه جز او را مي‌خوانند به‌هيچ وجه اجابتشان نمي‌كنند، مگر چون آن كس كه دو دست سوي آب برد كه آب به دهانش رسد، اما آب به‌دهانش نخواهد رسيد، و دعاي كافران جز در گمراهي نيست.» (14 / رعد)
«دُعا» و «دَعوت» به معناي توجه دادن نظر «مَدْعُوّ» است به سوي «داعي» كه غالبا با لفظ يا اشاره صورت مي‌گيرد، و استجابت و اجابت به معناي پذيرفتن دعوت داعي، و روي آوردن به سوي اوست، اين است معناي دعا، و اجابت.
امـــا درخـــواســـت حـــاجـــت در دعـــا، و بـــرآوردن حـــاجـت در استجـابـــت، جـــزء معنـــا نيست، بلكـه غايت و متمم معناي آن دوتاست.
دعا و دعوت حق (37)
چرا، اين جهت در مفهوم دعا خوابيده كه بايد مدعو صاحب توجه و نظري باشد، كه اگـــر بخـــواهـــد بتـــوانـــد نظـــر خـــود را متـــوجـــه داعي بكند، و نيز بايد صاحب قدرت و تمكّني باشد كه از استجابت دعا ناتوان و عاجز نگردد، و اما دعاكردن و خواندن كسي كه درك و شعور نداشته، يا قدرت برآوردن حاجت را ندارد دعاي حقيقي نيست، هـرچنـد صـورت دعـــا را داشته باشد.
دعـــاي غيـــر خـــدا خـــالي از استجـــابت، و دعـــاي كـــافـــران در ضلالت است. دعـــوت حـــق و با دعـــوت بـــاطـــل اين فرق را دارد كه در دعوت حق مدعو دعوت را مي‌شنود و البتـه استجابت هم مي‌كنـد.
اين از صفات خداي تعالي و تقدس است، چه او شنواي دعا و قريب و جوابگوي دعا، و غنـــي و داراي رحمت است: «اُجيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ‌اِذا دَعانِ ـ اجابت مي‌كنم دعوت دعاكننده
(38) دعاها و آرزوهاي انسان
را وقتـــي كه مرا بخـواند.» (186 / بقره)
«ادْعُـــونـــي اَسْتَجِـــبْ لَكُـــمْ ـ مـــرا بخـــوانيـــد تـــا استجـــابتتان كنـــم.» (60/مؤمن)
خداي تعالي در گفته‌هاي خود هيچ شرطي در استجابت دعا نكرده، جز اين كه حقيقت دعـا محقـق شود، و تنهـا او دعوت شود نه غير. (1)

1 ـ از پيغمبـر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله روايت شده كه فرمود:
1- الميـــــــــــزان ج 22، ص 209 .
دعا و تقدير الهي و مقدرات (39)
«...قلم تقدير به هر چه تا روز قيامت خواهد بود جريان يافته و اگر همه آفريدگان بكوشند نتـوانـند نفعـي را كه خـدا براي تو ننوشته به تو برسانند.»
منظور اين است كه تمام حوادث و جريانات از طرف پروردگار مقدر شده و اسباب و وسايل تأثير استقلالي و حقيقي در آن‌ها ندارند و تنها خداوند متعال است كه ملك و سلطنتـش دائمـي بـوده و اراده و مشيتش پيوسته نفوذ دارد و سررشته امور را همواره به دست داشته و به هـر نحوي كه بخواهد مي‌گرداند. بنابراين بايد تنها از او درخـواسـت كـــرد و از او يـــاري جسـت.
2 ـ از ائمه اطهار عليه‌السلام مكررا نقل‌شده‌كه:
«دعا از مقدرات است.»
مقدر شدن يك امر باعث نمي‌شود كه بدون اسباب و وسايل وجود پيدا كند. (مثلاً
(40) دعاها و آرزوهاي انسان
چيزي كه سوختن آن مقدر شده لازمه‌اش اين نيست كه بدون جهت و با نبودن هيچ امر سوزاننده‌اي بسوزد بلكـه معنـايش ايـن است كه آتـش يا وسيله سوختن ديگري فراهم شده و آن را مي‌سوزاند،) و دعا خود يكي از اسباب است، پس مـوقعـي كه شخـص دعـا مـي‌كنـد اسبـاب آن فـراهـم مي‌شـود و لـذا تحقـق مي‌پـذيـرد.
بنابراين مقدر بودن يك امر با تأثير دعا منافات ندارد زيرا معناي مقدربودنش اين است كه بواسطه دعاكردن و مستجاب شدن وجود بيابد، چنان كه تقدير سوختن معنايش اين است كه بوسيله وجود آتش در شرايط مخصوصي بسوزد.
3 ـ از پيغمبـر اكـرم صلي‌الله‌عليه‌وآله روايـت شـــده كـه فـرمـودنـد:
«قضـا را جـــز دعـا برنمي‌گـردانـد.»
و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شـده كه:
دعا و تقدير الهي و مقدرات (41)
«دعـا قضـائي را كـه محكـم و پـابـرجـا شـده برمي‌گـرداند.»
و از حضـــرت مـــوســي بـن جعفـر عليه‌السلام روايـت شـــده كـه:

«بـر شمـا باد دعا كردن، زيرا دعا و درخواست از خدا بلايي را كه از مرحله قدر و قضا گـذشتـه و جـز امضـاء آن نمـانـده (يعنـي تمامي اسباب آن فراهم شده ولي هنوز در خـارج وجـود پيـدا نكـرده،) برمي‌گـردانـد.»
و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه :
«دعا قضاء پابرجا شده را برمي‌گرداند پس زياد دعا كنيد زيرا دعاكردن كليد رحمت‌هاي الهي و موجب برآمدن حاجت‌هاست، و جز بوسيله دعا به چيزهايي كه نزد خداست نمي‌توان نائل شد؛ و هر دري را كه زياد بكوبي بالاخره بازمي‌شود.»
جمله آخـر اشـاره به اصـرار در دعـا است، و اصرار از چيزهايي است كه
(42) دعاها و آرزوهاي انسان
درخواست را جـدّي و حقيقـي مي‌كنـد زيـرا انسـان هر چه بيشتر يك مطلب را بطلبد قصد و توجهش صـاف‌تر و خـالص‌تـر مي‌شود. (1)
هـدايـت درخـواست‌هـا و دعـاهـا بـوسيلـه فطـرت
«وَ اِذا مَسَّكُـــمُ الضُّـــرُّ فِـــي الْبَحْـــرِ ضَـــلَّ مَـــنْ تَـــدْعُـــونَ اِلاّ اِيّـاهُ،»
«وقتي در دريا كارتان به سختي كشيد و بيچاره شديد و نزديك شد غرق شويد آنـوقت ديگـر همه آلهـه خـود را كه همواره از آن‌ها حاجت مي‌خواستيد فراموش
1- الميزان ج 3، ص 56 .
هدايت درخواست‌ها و دعاها بوسيله فطرت (43)
مي‌كنيـد الاّ خـداي تعـالي!» (67 / اسـراء)
«فَلَمّا نَجّيكُمْ اِلَي الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ»
«چـون شمـا را از غـرق شـدن نجـات داده و گرفتاري و بيچارگي‌تان را بـرطـرف نمـود، و شما را باردیگر به خشكي رسانيد، دوبـاره از او و از دعـاي او اعراض كرديد.» (67 / اسراء)
آيه فوق دلالت دارد بر اين كه ياد خداي‌تعالي هيچ وقت از دل آدمي بيرون نمي‌رود، و در هيـچ حالي به غفلت سپرده نمي‌شود.
و اگر انسان دعا مي‌كند ذات و فطرت او وادارش مي‌كند كه در ضراء و سراء و در شدت و در رخاء او را بخواند، زيرا اگر بعضي از او اعراض مي‌كنند لابد او هست، وگرنه اگر چنين چيزي در ذات و فطرت آدمي وجود نداشت ديگـر اعـراض معني نداشت، پس
(44) دعاها و آرزوهاي انسان
اين كه آيه مورد بحـث مي‌فـرمـايـد: انسـان خـداي را در بيچارگي‌هايش مي‌خواند ولي در خـوشحـالي‌هـا از او اعـراض مي‌كند بدين‌معني است كه انسان هميشه بوسيله فطـرتش بـه سـوي خـدا

هدايت مي‌شود.
«وَ كـانَ الاِْنْسـانُ كَفُـورا» (67 / اسراء)
يعني كفران نعمت عــادت انســان اســت و از اين جهــت اســت كه داراي طبيعت انساني است كه همــه سر و كــارش با اسباب مادي و طبيعي است و در اثــر عادت و خــوكــردن با اسبــاب مــادي و طبيعي مسبب‌الاسباب را فراموش مي‌كند، با اين كه در هر آنــي در نعمت‌هايي از او غوطه‌ور است.
آيــه فــوق مي‌فهمــانــد اعــراض آدمــي از يــاد خــدا در غير حال بيچارگي امري غريزي و فطري نيست بلكه امري عــادي اســت، و عــادت زشتــي است از انســان كـه او را به كفــران نعمــت وامي‌دارد.
هدايت درخواست‌ها و دعاها بوسيله فطرت (45)
در آيه فوق دليلي مهم بر توحيد ربوبيت الهي هست و حاصلش اين است كه اگر آدمي در حادثه‌اي كار دلش به جايي برسد كه از هر سببي از اسباب ظاهري جهان منقطع و مأيوس شود از كليه سبب و از اصل سبب منقطع نمي‌شود، و اميد نجاتش به كلي باطل نمي‌گردد بلكه هنوز اميد نجات داشته و به سببي كه تواناي بر اموري باشد كه هيچ سببي قادر در آن نيست، اميدوار است.
در واقع اگر چنين سببي كه مافوق همه اسبــاب عــالــم و مسبب همه آن‌ها يعني خداي سبحان وجود نمي‌داشت چرا بايستي در دل آدمي و در فطرت او چنين ارتباط و تعلقـي يافت مي‌شــد ؟(1)
1- الميزان ج 25، ص 260 .
(46) دعاها و آرزوهاي انسان

تحليـل روايتـي دربـاره دعـا و درخـواست‌هاي انسـان

از پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله روايت شده كه خداوند فرموده است: «آفريده‌اي نيست كه به آفريده ديگري پناهنده شود جز اين كه اسباب آسمان‌ها و زمين را از او ببرم، پس اگر چيزي خواهد عطا نكنم و اگر مرا خواند اجابت ننمايم و آفريده‌اي نيست كه تنها به من پناهنده شود جز اين كه آسمان‌ها و زمين را ضامن روزي او كنم اگر دعا كند مستجاب گردانم و اگر چيزي درخواست كند عطا نمايم و اگر طلب آمرزش كند او را بيامرزم.»
تحليل روايتي درباره دعا و درخواست‌هاي انسان (47)

1 ـ رابطـه اسباب ظـاهري با درخواست‌هاي فطري

مطلبي را كه اين روايت افاده مي‌كند همان اخلاص در دعا است و منظور باطل كردن سببيت و وساطت اسبابي كه خداوند عالم آن‌ها را واسطه و وسيله براي رسيدن اشياء به حوائج وجودي خودشان قرارداده نيست، و البته اسباب و وسايل هم علت مستقل و فياض وجود نيستند (بلكه مجراي فيض وجودند،) و انسان اين مطلب را با يك شعور و ادراك باطني درك مي‌كند، يعني با فطرت خود مي‌فهمد كه يك نيروي بخشنده هست كه نيازهاي او را مرتفع مي‌سازد و كار او قابل تخلف نيست، ولي كارهايي كه از اسباب ظاهري ساخته است تخلف بردار بوده و قابل اعتماد نيست.
بنابراين، آن نيرويي كه سرچشمه هر وجودي است، و آن پايه محكمي كه هر
(48) دعاها و آرزوهاي انسان
موجودي به او متكي و نيازمند است غير از اين اسباب و وسايل ظاهري مي‌باشد. انسان نبايد تمام اعتمادش بر اسباب ظاهري بوده و سخت به آن‌ها بچسبد و كارساز حقيقي را فراموش كند .
اين حقيقت را با كمترين توجه به باطن و فطرت خود مي‌توان دريافت، بنابراين هرگاه انسان چيزي را خواست و خواسته‌اش به وقوع پيوست كشف مي‌كند كه حاجت خود را كه با ادراك باطني از راه اسباب درك نموده از خـدا خـواسته و خـدا هم آن را افـاضـه فـرمـوده است، ولي هرگاه چيزي را از اسباب خواست اين ديگر از روي ادراك فطري و باطني نيست بلكـه از روي خيـالي اسـت كه بـواسطـه عللي براي او دسـت داده، و ايـن از مـواردي است كه بـاطـن با ظـاهـر مخالفت دارد.
تحليل روايتي درباره دعا و درخواست‌هاي انسان (49)

بسا اتفاق مي‌افتد انساني چيزي را دوست داشته و همت بر تحصيل آن مي‌گمارد ولي موقعي كه بر آن دست مي‌يابد مي‌بيند كه براي امور پرسودتر و محبوب‌تري زيان‌آور است لذا آن را رها كرده و به آن امر مهمتر مي‌پردازد، و بسا از چيزي فرار مي‌كند و از ضرر و خطر آن مي‌هراسد ولي موقعي كه اتفاقا با آن مصادف مي‌شود مي‌بيند از چيزهايي را كه با علاقه مخصوصي نگهداري مي‌كرده برايش بهتر و سودبخش‌تر است لذا دنبال همان را گرفته و دست از آن‌ها برمي‌دارد.
همچنين كودك مريض هنگامي‌كه داروي تلخي را به او تكليف مي‌كنند از خوردن آن خودداري كرده و گريه و زاري آغاز مي‌كند در صورتي كه با ادراك باطني و فطري‌اش
(50) دعاها و آرزوهاي انسان
خواستار سلامتي بوده و به مقتضاي آن درخواست دارو مي‌نمايد. ولي گفتار و كردار ظاهري او با آن موافق نيست. پس زندگاني‌انسان تحت دونظام اداره مي‌شود: يكي نظام فطري كه موافق باشعور باطني است، و ديگري نظام‌خيالي‌كه طبق ادراك ظاهري تنظيم مي‌شود. در نظام فطري خبط و خطايي وجود ندارد، در صورتي كه خطا و اشتباه در نظام‌خيالي فراوان‌است. چه‌بسا‌آدمي به‌حسب صورت‌خيالي‌خودش‌چيزي را مي‌خواهد در حالي كه زبان فطرتش همين خواستن را به درخواست چيز ديگري تفسير مي‌كند. (1)
1- الميزان ج 3، ص 48 .
تحليل روايتي درباره دعا و درخواست‌هاي انسان (51)

فصل دوم: انواع دعا

«قُــلْ اَرَءَيْتَكُــمْ اِنْ اَتكُــمْ عَــذابُ اللّهِ اَوْ اَتَتْكُمُ السّاعَةُ اَغَيْرَ اللّهِ تَدْعُونَ...،»
«بگو به من خبر بدهيد اگر راست مي‌گوييد در صورتي كه عذاب خدا شما را دريابد و يا قيامتتان بپا شود، آيا باز هم غيرخدا را مي‌خوانيد؟ نه بلكه تنها و تنها او را مي‌خــوانيـد، پس اگــر بخــواهــد حاجت‌تان را برمي‌آورد.» (40 / انعام)
مسئله قيامت قضائي است محتوم كه درخواست نشدن آن ممكن نيست، همچنان كه ممكن نيست انسان به طور حقيقت آن را طلب كند. (52)
اما عذاب الهي، اگر رفع آن عذاب را از مسير واقعي‌اش بخواهد، يعني توبه كند و ايمان حقيقي به خدا بياورد كه به طور قطع حاجت را برمي‌آورد، همچنان كه از قوم يونس عذاب را برداشت، چون رفع آن را از مسير واقعي‌اش خواستند، يعني توبه كردند و ايمــان حقيقي آوردنـــد. (1)

1- الميـــــــزان ج 30، ص 320 .
ادراكات اعطاشده به انسان (53)
اگر دعا را از مسير واقعي خود نكنند بلكه بخواهند كلاه بگذارند و براي نجات خود نيرنگ بزنند قطعا مستجاب نمي‌شود، چون طلب و خواستن، خواستن حقيقي نيست بلكه مكــر و نيــرنـگ است.
در صــورت طلــب، همچنــان كــه نظيــر آن را خــداي تعــالي از فــرعــون حكايت كرده، كه وقتي دچار غرق شد، گفت: «ايمان آوردم كه معبودي به غير آن كه بنــي‌اســرائيــل بــوي ايمـان آورده‌انــد نيست و مــن نيــز از مسلمــانـانم.» (91 / يونس)
خــداي تعـالي در پـاسخـش فـرمـود:
«آيــا حـالا ايمـان مـي‌آوري؟ با ايــن كــه عمــري فســاد بـرانگيختــي!» (91 /يونس)
قرآن مجيد از اقوامي ديگر حكايت كرده كه وقتي دچار عذاب خدا شدند، گفتند: «اي واي بر ما كه ما ستمكــار بــوده‌ايــم، و مرتب اين دعا را مي‌كنند تا ما به كلي آنان را درو كرده
(54) دعاها و آرزوهاي انسان
و خــامــوششــان سـاختيـم.» (15 / انبياء)(1)

«رَبِّ اَوْزِعْنـــي اَنْ اَشْكُـــرَ نِعْمَتَـــكَ الَّتـــي اَنْعَمْـــتَ عَلَـــيَّ وَ...،»
«پروردگارا نصيبم كن كه شكر آن نعمت‌ها كه به من و پدر و مادرم انعام فرمودي بجـاي آورم، و اعمـال صـالـح كـه مـايه خشنـودي تو باشد انجام دهم... .» (15 / احقاف)
خداي تعالي در اين آيه آن نعمتي را كه سائل درخواست كرده نام نبرده تا همه نعمت‌هاي ظاهري چون حيات و رزق و شعور و اراده، و همچنين نعمت‌هاي باطني مانند ايمان به خـدا و اسـلام و خشوع و توكل بر خدا و تفويض به خدا را شامل شود.
1- الميزان ج 30، ص 320 .
دعا براي زينت ظاهري و باطني اعمال (55)
در جمله «رَبِّ اَوْزِعْني اَنْاَشْكُرَ نِعْمَتَكَ،» درخواست اين است كه نعمت ثنا بر او را ارزاني‌اش بدارد تا با اظهار قولي و عملي نعمت او را اظهار نمايد. شكر و اظهار قولي روشن است، اما شكر عملي اين است كه نعمت‌هاي خدا را طوري استعمال كند كه همه بفهمند نعمت وي از خداي سبحان است، و خدا آن را به وي ارزاني داشته و از ناحيه خود او نيست. لازمه استعمال اين‌طوري اين است كه عبوديت و مملوكيت اين انسان در گفتار و كردارش هويدا باشد.
در ادامه آيـه مي‌فهمـانـد كه شكـر نامبـرده، هم از طـرف خـود گوينـده است و هم از طرف پدر و مادرش، در حقيقت فرزند بعد از درگذشت پدر و مادرش زبان ذكـرگـويي براي آنان است.
(56) دعاها و آرزوهاي انسان
عبارت «وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضيـهُ،» (15 / احقاف) سؤال ديگري است متمم سؤال شكر، چون شكـر نعمـت چيـزي اسـت كه ظاهر انسان را زينت مي‌دهد، و صلاحيت پذيرفتن خـداي تعـالي زيوري است كه بـاطـن اعمـال را مي‌آرايـد، و آن را براي خـدا خـالـص مي‌سـازد. (1)

1- الميـزان ج 36، ص 13 .
دعا براي اصلاح نسل انسان (57)
«...وَ اَصْلِحْ لـي فـي ذُرِّيَّتـي...،»
«...پروردگارا، ذريّه مرا هم برايم اصلاح فرما...!»
اصـلاح در «ذُرِيَّـه» به اين معنـاسـت كه صـلاح را در ايشان ايجاد كند و چون اين ايجاد از ناحيه خداست، معنـايش اين مي‌شـود كه ذريـه را موفق به عمل صالح سـازد، و ايـن اعمـال صـالـح كـار دلهـايشـان را بـه صـلاح بكشـانـد.
اگر كلمه اصلاح را مقيد به قيد «لي» «براي من» كرد و گفت: ذريه‌ام را براي من اصلاح كن، براي اين بود كه بفهماند اصلاحي درخواست مي‌كند كه خود او از اصلاح آنان بهره‌مند مي‌شود، يعني ذريه او به وي احسان كنند، همانطور كه او به پدر و مادرش احسـان مي‌كـرد.
(58) دعاها و آرزوهاي انسان
خلاصه دعا اين است كه خدا شكر نعمتش و عمل صالح را به وي الهام كند، و او را نيكوكار به پدر و مادرش سازد، و ذريه‌اش را براي او چنان كند كه او را براي پدر و مـادرش كـرده بود.
شكر نعمت خدا به معناي حقيقي‌اش اين است كه بنده خدا خالص براي خدا باشد، پس بـرگشـت معنـاي دعـا بـه درخـواسـت خلـوص نيـت و صلاح عمل است.(1)

1- الميزان ج 36، ص 14 .
خواست‌هاي اخروي انسان و شرايط تحقق آن (59)
«وَ مَـنْ اَرادَ الْاٰخِـرَةَ وَ سَعـي لَهـا سَعْيَهـا وَ هُـوَ مُـؤْمِـنٌ فَـاُولئِـكَ كـــانَ سَعْيُهُـــمْ مَشْكُـــورا،»
«و هر كه آخرت را بخواهد و كوشش خود را همه براي رسيدن به آن قرار دهد آنـان سعـي‌شـان قبـول شـده و صـاحـب اجـر خـواهند بود.» (19 / اسراء)
از عبارت «وَ سَعي لَها سَعْيَها ـ هر كه كوشش كند و مجدانه كوشش كند و كوششي كند كه مختص به آخرت است،» چنين استفاده مي‌شود كه سعي براي آخرت بايد طوري باشد كه لايق به آن باشد، مثل اين كه كمال جديت را در حسن عمل به خرج دهد و حسن عمل را هـم از عقـل قطعـي و يا حجـت شـرعـي گرفته باشد، و معناي جمله «وَ هُوَ مُؤْمِنٌ،» اين است كه اين سعي را در حالي كند كه ايمـان به خـدا داشتـه باشد، و اين خود
(60) دعاها و آرزوهاي انسان
مستلـزم تـوحيـد و ايمـان به نبـوت و معـاد است، زيـرا كسـي كه اعتراف به يكي از ايـن سـه نـداشتـه بـاشـد خـداي سبحان او را در كلام مجيدش مؤمن به خود نمي‌داند، و آيات قرآني در اين‌باره بسيار است.
معناي جمله «كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورا،» اين است كه خداوند عمل چنين كساني را با حسـن قبـول و ثنـاء بـر آنـان شكـرگـزاري مي‌كند، و شكرگزاري خدا در برابر عمـل بنـده عبارت است از تفضـل او بر وي.
آري همين كه خداوند پاداش نيـك به بنـده‌اش مي‌دهـد تفضل او بر بنده است وگرنه وظيفه بنده بندگي مولاي خويش است و نبايد خود را طلبكار بداند، پس ثواب دادن تفضـل بـه مـولاست، و ثنـا خـوانـدنش بر بنده تفضلي است بالاي تفضلي ديگـر ـ وَاللّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظيم !
خواست‌هاي اخروي انسان و شرايط تحقق آن (61)
اين دو آيه دلالت دارند بر اين كه اسباب اخروي عبارتند از اعمال و بس، و اعمال سبب‌هايي هستند كه هرگز از غايات و نتايج خود تخلف ندارند، به خلاف اسباب دنيوي كه تخلف‌پذير است زيرا درباره اسباب اخروي فرمود: «فَاُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورا» و درباره اسباب دنيوي فرموده: «عَجَّلْنا لهُ فيها ما نَشاءُ لِمَنْ‌نُريدُ ـ يعني هر كه دنياي زودگذر را بخواهد ما هم برايش در آن عجله مي‌كنيم، البته هر قدر كه بخواهيم و براي هركس كـه بخـواهيـم مي‌دهيـم و آنگـاه جهنـم را بـرايـش معيـن مي‌كنيـم كه... .» (18 / اسراء)(1)

1- الميـزان ج 25، ص 116 .

«مَـنْ كـانَ يُـريـدُ الْعـاجِلَـةَ عَجَّلْنـا لَـهُ فيها مـا نَشـاءُ لِمَـنْ نُـريـدُ،»
«و هـر كه دنياي زودگذر را بخواهد ما هم آنچه را كه مي‌خواهد معجلاً به او مي‌دهيـم البتـه نه هرقـدر كه او مي‌خواهد، بلكه هر قدر و به هر كه ما بخواهيم.» (18 / اسراء)
پس امر به دست ماست نه به اختيار او، و اثر، هر چه هست در اراده ماست نه در اراده او. ايـن روش را دربـاره همـه دنيـاطلبـان اعمـال نمي‌كنيـم بلكـه در حـق هـر كـس كـه خـواستيـم بكـار مي‌بنديم .
تأمين خواست‌هاي دنيوي انسان (63)
چون اراده فعليه خداي عز و جل نسبت به هر چيز عبارت است از فراهم شدن اسباب خارجي و رسيدن آن به حد عليت تامه، لذا بايد گفت: آيه شريفه دلالت بر اين دارد كه هر انسان دنياطلب از دنيا آن مقداري كه اسبـاب اقتضـاء كنـد، و عـواملـي كه خداوند در عالم به جريان انداخته و به تقدير خود هركدام را اثـري داده مسـاعـدت نمـايـد رزق مي‌خـورد، پس دنيـاطلـب جـز به پاره‌اي از آنچه مي‌خواهد نمي‌رسد، هر چند به پاره‌اي از آنچه كه مي‌خواهد و به زبـان تكـويـن مسئلـت مي‌نمـايـد نائل مي‌شود، لكن جز آن مقدار كه خداوند اسباب را به سويش به جريان بيندازد نائل نمي‌گردد... «وَ اللّهُ مِنْ وَرائِهِمْ مُحيطٌ.» (20 / بروج)
خداي سبحان در جاي ديگر اين حقيقت را به زبان ديگري در آيه ديگر بيان فرموده:
«اگر نبود كه مردم يك نحو زندگي مي‌كنند، و همه محكوم به قانون اسباب و عللند، و در
(64) دعاها و آرزوهاي انسان
اين قانون فرقي ميان كافر و مؤمن نيست، و هر يك از اين دو فريق به عوامل غني و ثروت مصادف شود ثروتمند گشته و هر يك به عوامل مخالف آن برخورد كند فقير مي‌شود، چه مؤمن و چه كافر، ما كفار را به مزيد نعمت‌هاي دنيـوي اختصـاص مي‌داديـم، چـون نعمت‌هـاي دنيـوي در نـزد مـا و در بـازار آخـرت ارج و قيمتـي نـدارد.» (35 / زخـرف)
(1)

«فَمِنَ النّاسِ مَـنْ يَقُولُ رَبَّنا اتِنا فِي الدُّنْيا...،»
«و از مردم كسي است كه گويد: پروردگــارا بــه مــا در دنيا بده، و در آخرت او
1- الميـــــــــــزان ج 25، ص 114 .

را بهــره‌اي نيســـت.»
«وَ مِنْهُــمْ مَــنْ يَقُــولُ رَبَّنــا اتِنــا فِـي الـدُّنْيـا حَسَنَــةً وَ فِي‌الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنـا عَـذابَ النّـارِ،»
«و از ايشان كسي است كه گويد: پروردگارا به ما در دنيا حسنه‌اي ده، و در آخرت حسنــه‌اي، و مــا را عــذاب آتــش نگهـدار.»
«آنان از آنچه فراهم آورده‌اند بهره‌اي دارند و خدا حساب كردنش سريع است.» (200 تا 202 / بقره)
منظور از «ناس» مردم، در آيه فوق، مطلق افراد انسان است اعم از كافري كه به آخرت كاري ندارد، و يا مؤمني كه جز به آنچه نزد خدا است علاقه‌اي نداشته و اگر

احيــانــا چيــزي از دنيــا را بخــواهــد جــز آنچــه را خــدا راضي است نمي‌طلبــد.
منظور از گفتن و دعا كردن، خواستن به زبان حال است نه تنها جاري كردن سخني بر زبان. معناي آيه چنين مي‌شود: «دسته‌اي از مردم جز دنيا نمي‌خواهند و بهره‌اي از آخرت ندارند، و دسته‌اي جز آنچه را خدا مي‌پسندد نمي‌خواهند، خواه در دنيا باشد و خواه در آخرت، و اينان در آخرت بهره‌مند خواهند بود.»
از اينجا نكته اين كه در دعاي اهل آخرت حتي نسبت به امور دنيوي لفظ «حسنه» ذكر شده ولي در دعا اهل دنيا ذكر نشده روشن مي‌شود، و آن اين كه، اهل دنيا تمام لذايذ و زخارف دنيا را دوست دارند ولي اهل آخرت امور دنيوي و اخروي را دو دسته كرده‌اند بعضي را «حَسَنه» و بعضي را «سَيِّئه» مي‌دانند و نظرشان تنها معطوف به امور حسنــه اســت خــواه در دنيــا بــاشد و خواه در آخرت. (1)

«لَهُ دَعْــوَةُ الْحَقِّ...،»
«دعـــوت حــق خـــاص اوسـت... .» (14 / رعــد)
حق و باطل گويي دعا را ميان خود به دو قسم تقسيم مي‌كنند. يك قسم از دعا دعاي حق است، كه هرگز از استجابت تخلف ندارد، و قسم ديگر دعاي باطل است، و آن دعائي
1- الميــزان ج 3، ص 112 .
(68) دعاها و آرزوهاي انسان
اســت كــه بــه ســوي هــدف اجــابــت هــدايــت نمي‌شــود، مانند دعا و خواندن كســي كــه دعـا را نمي‌شنــود، و يــا قدرت بر استجابت ندارد.
آيات قبل از آيه فوق در قــرآن، قــدرت و علــم عجيب خــدا را خاطرنشان مي‌سازند، و در اين آيه اين معنا را تذكر مي‌دهد كه :
حقيقت دعا و استجابت هم خاص اوست، و او همان‌طور كه عالم و قادر است، اجابت‌كننده دعا هم هست، و اين معنا را در آيه از دو طريق اثبات نموده، يكي طريق اثبــات حق دعا براي خــدا، يكي نفي آن از غير خدا. (1)

1- الميزان ج 22، ص 210 .
دعاي شرّ (69)
«وَ يَــدْعُ الاِْنْســانُ بِالشَّــرِّ دُعــاءَهُ بِالْخَيْــرِ وَ كــانَ الاِْنْســانُ عَجُــولاً،»
«و انسان با شوقي كه خير و منفعت خود را مي‌خواهد چه بسا به ناداني شر و زيان خــود را مي‌طلبــد، و انســان بسيــار شتــاب‌كننــده اســت!» (11 / اِسراء)
مقصــود از آيــه فــوق اين است كــه انســان شــر را مي‌خــوانــد و از آن درخواست مي‌كند، درخواستــي عيــن درخــواست كــردن خيــر، و ســؤال و طلبــي عيــن ســؤال خير.
مــراد بــه ايــن كــه فــرمــوده: «انســان عجــول اســت،» ايــن است كه او وقتي چيزي را طلب مي‌كند صبر و حوصله به خرج نمي‌دهــد در جهــات صــلاح و فســاد خود نمي‌انديشد تا در آنچه طلب مي‌كند راه خير بــرايــش هــويــدا گردد، و از آن راه
(70) دعاها و آرزوهاي انسان
بــه طلبــش بــرخيــزد بلكــه به محضــي كــه چيزي را برايش تعريف كردند و مطابق ميلش ديد با عجله و شتابزدگي به طلبش مي‌رود و در نتيجه گاهي آن امر شري از آب درمي‌آيد كه مايه خســارت و زحمتش مي‌شــود، و گــاهي هم خيــري بوده كه از آن منتفع مي‌گــردد.
جنس بشر عجول است و به خاطر همين عجله‌اش ميان خير و شر فرق نمي‌گذارد بلكه هرچه بيشتر پيش بيايد همان را مي‌خواهد بدون اين كه خير و شر را از هم جدا و حق را از باطل تشخيص دهد.
منظور از دعــا، مطلــق طلــب اســت چــه اين كه به لفــظ دعــا بــاشــد و چــه اين كه بــدون لفــظ صــورت گيــرد و بصورت سعي و عمل بوده باشد، چه همه اين‌ها دعا و درخواست از خداست، حتي از كسي هم كه به خدا معتقد نبوده و توجهي به
دعاي شرّ (71)
درخواست از خدا ندارد دعــاست، چــون در حقيقــت غيــر از خــدا معطــي و مــانعــي وجــود نــدارد. (1)
1- الميـــــــــزان ج 25، ص 87 .
(72) دعاها و آرزوهاي انسان
(73)

فصل سوم: اجابت دعا

از پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله روايت شده كه فرمود:
«... خدا را نگهدار تا تو را نگهداري كند، خدا را نگهدار تا او را جلو خود بيابي، هنگام رفاه و آسايش با خدا آشنايي بورز تا به وقت سختي و گرفتاري تو را بشناسد، هرگاه چيزي خـواستـي از خـدا بخـواه، هـرگـاه يـاري جستـي از خـدا بجـوي، همانا قلم تقدير به هـر چـه تـا روز قيـامـت خـواهـد بود جريان يافته و اگر همه آفريدگان بكوشند نتوانند نفعـي را كه خدا براي تو ننوشته به تو برسانند.»
(74)
1 ـ منظـور از آشنـايي بـا خـدا در روز رفـاه و آسـايـش اين است كه هرگاه كسي خدا را در وقت آسايش و فراخ دستي فـرامـوش كند در حقيقت اسبـاب را در فراهم كردن آسايش و راحتي خود مستقل دانسته است. و معناي اين كه خدا را در حال گرفتاري و بيچارگي مي‌خواند اين است كه در چنين شرايطي به پروردگاري او اعتقاد دارد، در صورتي كه اين صفت او اختصاصي به حال بيچارگي و درماندگي بنـدگـان نداشتـه بلكـه در هـر حـال و هر تقـديـر چنين است پس او پروردگارش را نخـوانـده، لـذا دعـايش مستجاب نمي‌شود.
اين معني را از اطلاق آيه «نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُمْ ـ خدا را فراموش كردند خدا هم ايشان را فراموش كرد،» (67 / توبه) مي‌توان استفاده كرد.
2 ـ منظور از اين كه مي‌فرمايد: (هرگاه چيزي خواستي از خدا بخواه،) اين است كه
ادراكات اعطاشده به انسان (75)
انسان بـايـد هنگـام درخـواسـت يك مطلبـي يـا يـاري جستـن در امـري حقيقتـا اتكـاء و دلبستگـي‌اش بـه خـدا بـاشـد زيـرا اين اسبـاب عادي كه در دست مـاست جـز به همـان اندازه‌اي كه خدا براي آن‌ها مقرر فـرمـوده اثـري ندارند و حقيقت امر و تـأثيـر در دست خداست.
بنده براي رفع نيازمندي‌هاي خود بايد متوجه پيشگاه كبريايي شود و بر اسباب و وسـايـل اعتمـاد نكنـد هرچنـد كه خدا، كار را جز از مجراي اسباب انجام نخواهد داد.
انسـان نبـايـد تكيـه‌گـاه خـود را اسبـاب قـرار دهـد ولـي آن‌هـا را هـم نبـايـد لغـو بشمـارد و بخـواهـد از غيـر راه آن‌هـا بـه مقـاصـد خـود برسد.
كسي كه چيزي را بدون اسباب از خدا مي‌خواهد مانند كسي است كه از

انسان بدون استعمال چشم و گوش انتظار ديدن و شنيدن دارد و كسي كه چشم به اسباب دوخته و
(76) دعاها و آرزوهاي انسان
توجه به پروردگار ندارد مانند كسي است كه به‌طور كلي از خود انسان غفلت كرده است و مستقــلاً از دســت او چيــزي مي‌خـواهـد يا از چشم و گوش او انتظــار نگـاه كـردن و گوش دادن دارد. (1)
1- الميزان ج 3، ص 53 .
دعا و وسايل رسيدن به هدف آن (77)

«لَـــهُ دَعْـــوَةُ الْحَـــقِّ ... وَ مـــا دُعـــاءُ الْكفِـــريـــنَ اِلاّ فـــي ضَلـــلٍ،»
«دعوت حق خاص اوست... دعاي كافران جز در گمراهي نيست .» (14 / رعد)
خداي سبحان در آخر آيه، گفتار خود را تأكيد نموده و فرموده: «وَ ما دُعؤُا الْكافِرينَ اِلاّ في ضَلالٍ،» اين جمله به يك حقيقت اصيل ديگري اشاره مي‌كند، و آن اين است كه هيـچ دعـايـي نيسـت مگـر آن كه غرض آن خداي سبحان است، چون اوست عليـم و قـديـر و غنـي و صـاحب رحمـت. پـس بـراي دعـا هيـچ راهـي نيست مگر همان راه توجه به خداي‌تعالي.
(78) دعاها و آرزوهاي انسان
بنابراين كسي كه غيرخدا را مي‌خواند و آن را غرض و هدف قرار مي‌دهد، رابطه دعـاي خـود و هـدف دعـا را از دست داده، و در حقيقـت دعايش، راه را گم كرده است. چون ضلالت به همين معناست كه چيزي از راه بيرون شود، و راهي بپيمايد كه آن را بـه مطلـوبـش نـرسـانـد. (1)

«...وَ اَدْعُـــوا رَبّـــي عَســـي اَلاّ اَكُـــونَ بِـــدُعـــاءِ رَبّـــي شَقِيّـــا،»
«... و پروردگارم را مي‌خوانم شايد در مورد دعاي پروردگارم شقي و محروم
1- الميـــــــــــزان ج 22، ص 212 .
خوف و رجاء نسبت به نتيجه دعا (79)
نباشم!» (48 / مريم)
در اول ايـن آيـه وعـده مـريـم عليهاالسلام مي‌دهـد بـه كنـاره‌گيـري و دوري از مشـركيـن و از اصنـام آنـان تـا بـا خـداي خـود خلـوت نمـوده و خـالـص او را بخواند، تا «شـايـد» دعايش بي‌ثمر نشود، و اگر در اين كار اظهار رجاء و اميد كرد، براي اين بود كه اين‌گـونـه اسبـاب، يعنـي «دعـا» و تـوجـه به سوي خدا و امثال آن، اسبابي نيست كه چيزي را بر خدا واجب كند، بلكه اگر خدا در مقـابـل آن ثوابي بدهد و سعادتي مرحمت كند و يا هر پـاداش نيـك ديگـري بدهد، همه از بـاب تفضـل است، علاوه بر اين كه مـلاك امـور خـاتمـه آن است و جـز خـدا كسـي از غيـب و از عـاقبت امور خبر ندارد.
(80) دعاها و آرزوهاي انسان
پس مـرد مـؤمـن بـايـد كـه هميشـه بيـن خـوف و رجـاء بـاشـد. (1)
1- الميـــزان ج 27، ص 92 .
خوف و رجاء نسبت به نتيجه دعا (81)

خـــداي تعـــالـــي كه گفتـــارش حـــق اســـت فرموده:
«...اُجيـــبُ دَعْـــوَةَ الـــدّاعِ اِذا دَعـــــانِ...!»
«دعوت دعا كننده را وقتي اجابت مي‌كنم كه مــرا بخــوانــد.»(186 / بقره)
«ادْعُـــوني اَسْتَجِـــبْ لَكُـــمْ ـ مــرا بخـــوانيـــد تـا اجـابــت كنــم!» (60 / مؤمن)
و اين گفتــار خــود را بــه هيــچ قيــدي مقيــد نكــرد، در نتيجــه فهمــانــد كه وقتــي عبــد از روي جــد دعــا كند و يا «دعابازي» نكند و قلبش در دعاي جدي جز به خداي تعالي متعلق نباشد، بلكه از غير خدا قطع و متوجه و ملتجي به درگاه او شود البته
(82) دعاها و آرزوهاي انسان
او هم دعايش را مستجاب مي‌سازد.
در ذيـــل آيـــات مـــورد بحــث، انقطـــاع مــزبــور را بــه عنــوان متمــم حجــت بيان نموده و فرموده است:
«شما در برخورد با پيش‌آمدهاي دريايي به‌طور كلي از هر چيزي منقطع گشته و با راهنمــايي فطــرت‌تان متــوجــه درگاه پروردگار مي‌شويد، و خدا دعاي شما را اجابت نموده و به سوي خشكي نجاتتان مي‌دهد....» (67 / اسراء)
و از احتجــاج مــزبــور چنيــن استفــاده مي‌شــود كــه خداي سبحان وقتي بنــده‌اش از هــر چيــز منقطـع گشته و از صميم دل و قلبي فــارغ و ســالــم رو به درگــاه او بــرد، او دعــايــش را مستجــاب كنـد.
در حالي كه اگر توجه خود را از درگاه خدا منقطع ساخته و روبه سوي غيرخدا
شرايط اجابت دعا (83)
آورد و هر چه از صميم قلب دعا كند دعايش را مستجاب نمي‌كند، البته نه اين كه مي‌تـوانـد و نمي‌كند، بلكه نمي‌تواند مستجاب كند.
مسئله دريا مثال بارزي بود كه به‌عنوان نمونه آورديم وگرنه مسلمانان اگر در خشكــي هم به اين طــور كه در دريا خـدا را مي‌خوانند بخوانند قطعا ناامید نمي‌گردند.
در آيه فوق مقابله دعاي مسلمين و كفار مطرح نيست بلكه قرآن كريم مقابله را ميان دعاي مشركين به درگاه بت‌ها و دعاي آن‌ها به درگاه خداي سبحان انداخته است كه در صورت نااميدي از هر چيز و انقطاع از ساير اسباب اگر مشركين رو به درگاه خدا روآورند، دعايشان مستجاب مي‌شـود

(1).
1- الميزان ج 25، ص 221 .

«وَ اِذا سَأَلَكَ عِبادي عَنّي فَاِنّي قَريبٌ اُجيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ،» «و هر گاه بندگانم مرا از تو پرسند، من نزديكم، چون صاحب دعا مرا بخواند دعايش را اجابت كنم، پس مرا اجابت كنند، و به من ايمان آورند، شايد رهبري شوند.» (186 / بقره)
اين آيه موضوع دعا را با خوش‌ترين و لطيف‌ترين شيوه و زيباترين
شرط قبولي بدون قيد و شرط دعاها (85)
وجهي بيان كرده است و نكات دقيق چندي در آن به كار رفته كه اهميت فوق‌العاده مطلب را مي‌رساند:
1 ـ پايه سخن بر گويندگي ذات اقدس الهي به طور متكلم وحده گذاشته شده، نه اين كه در كلام، غايب يا نظير آن فرض شود. اين بر كمال عنايت به موضوع دلالت دارد.
2 ـ به جاي اين كه مثلاً گفته شود: «هرگاه مردم بپرسند،» لفظ «عِبادي» انتخاب شده يعني هرگاه بندگانم مرا از تو جويند. اين بر غايت رأفت و مزيد عنايت دلالت دارد.
3 ـ اقتضاي كلام اين بود كه گفته شود: «هر گاه بندگانم مرا از تو پرسند بگو كه او نزديك است،» ولي واسطه ـ حذف شده و گفته شده: «فَاِنّي قَريبٌ ـ من نزديكم!»
4 ـ اين جمله با «اِنّ» تأكيد شده است.
5 ـ موضوع قرب خدا با وصف «قَريبٌ» بيان شده كه دلالت
(86) دعاها و آرزوهاي انسان
بر دوام ثبوت دارد نه با فعل .
6 ـ اجابت با صيغه مضارع «اُجيبُ» ذكر شده كه دلالت بر تجدد و استمرار نمايد.
7 ـ اجابت دعا به جمله «اِذا دَعانِ» قيد شده يعني «در صورتي كه مرا بخواند،»
اين قيد زايد بر اصل مطلب نيست. چون فرض كلام دعا كردن است و فايده چنين قيدي اين است كه اجابت به هيچ قيد و شرطي مشروط نيست، و بدون شرط دعاي صاحب دعا به اجابت خواهد رسيد، نظير آيه «ادْعُوني اَسْتَجِبْ لَكُمْ ـ مرا بخوانيد تا اجابتتان كنم،» (60 / مؤمن) كه «شرط استجابت» را تنها «دعا كردن» قرار داده است. هر يك از نكات بالا به نوبه خود بر شدت عنايت به امر دعا دلالت دارد و از

خصوصيات اين آيــه شريفه اين است كه با همه اختصارش هفت مرتبه ضمير متكلم ايــن تنهــا آيــه‌اي اســت در قــرآن مجيــد كــه ايــن امتيـــاز را داراســت. (1)
شرط قبولي بدون قيد و شرط دعاها (87)
در آن تكرار شده است.
1- الميـــــزان ج 3، ص 41 .
(88) دعاها و آرزوهاي انسان

«...ثُـــــمَّ اِذا مَسَّكُـــــمُ الضُّـــرُّ فَـاِلَيْـــهِ تَجْئَـــرُونَ،» (53 / نحل)
«...هر نعمتي داريد از خداست و باز وقتي محنتي به شما رسد در پيشگاه او زاري مي‌كنيـــد.» (53 / نحل)
تمامي نعمت‌هايي كه نزد شماست همه از انعام خدا بر شماست، و تنها خودتان هم اين معنا را مي‌دانيد و همين شمائيد كه وقتي حالتان بد مي‌شود صدايتان را به تضرع و زاري به درگــاه او بلنــد مي‌كنيــد. آري تنهــا به درگاه او نه درگاهي ديگر، چه اگر درگاه ديگري سراغ داشتيد ولو براي يكبار به آن درگــاه متــوجــه مي‌شديد، ولكن
شرط قبولي بدون قيد و شرط دعاها (89)
نشــديــد و نخــواهيــد شــد، پس تنها خداي سبحان منعم نعمت‌هاي شما و برطرف سازنده گرفتاري‌هاي شماست، پس چــرا با اين حال در برابرش به عبادت خاضع نمي‌شـويـد و او را اطاعت نمي‌كنيد؟
استغاثه به خداي‌تعالي و تضرع به درگاه او در هنگام برخورد با مصائب و هجوم شدايدي كه اميد انسان از هر جايي و از هر سببي قطع مي‌شود مطلبي است ضروري، و انسان‌ها هر چند هم كه دين نداشته باشند و به خداي سبحان ايمان نياورده باشند باز در هنگام هجوم شدايد اگر به وجدان خود مراجعه نمايند مي‌يابند كه اميدشان قطع نشــده، و هنــوز بــه جــايـي دل بستــه‌اند.
آيا ممكن است اميدي بدون اميدوار كننده‌اي تحقق يابد، پس همين وجود اميد دليل است بر وجود كسي كه به او اميد برده شود.
(90) دعاها و آرزوهاي انسان
اين حقيقتي است كه انسان در ذات خود آن را يافته و فطرتش بدان حكم مي‌كند هرچند كه شواغل او را غافل ساخته، و زخارف مادي او را به خود جذب كرده باشد. لكن همين انسان وقتي در محاصره بلايا قرار گرفته و چاره از هر جهت از دستش بريده شــده آن وقــت است كــه آن حقيقتــي كه اسبــاب ظــاهــري تــاكنــون پنهانش مي‌داشت ظهور كرده و دلش به آن متعلق مي‌شود، و آن عبــارت است از سببي كه او سببيــت به همــه اسبـاب داده، و او خــداي عــزّاسمـه است .(1)

1- الميزان ج 24، ص 144 .
دعا و توجه فطري به خدا در شدايد (91)
«اَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ...؟» (62 / نمل)
مراد به اجابت مضطر وقتي كه او را بخواند، همان استجابت خداست دعاي دعـاكننـدگان را، و ايـن كه حـوائجشـان را بـرآورد، و اگـر قيـد اضطـرار را در بيـن آورده، بـراي ايـن است كه در حـال اضطـرار دعـاي داعي از حقيقت بـرخـوردار اسـت و ديگـر گـزاف نيست. چون تا آدمي بيچاره نشود، دعايش آن واقعيت و حقيقت را كه در حال اضطـرار واجـد است نـدارد، و اين خيلي روشن است.
قيد ديگري براي دعا آورد، و آن اين است كه فرمود: «اِذا دَعاهُ» يعني «وقتي او را بخواند،» و اين براي‌آن است كه بفهماند خدا وقتي دعا را مستجاب مي‌كند كه دعاكننده به
(92) دعاها و آرزوهاي انسان
راستي او را بخواند، نه اين كه در دعا رو به خداكند، و دل به‌اسباب ظاهري داشته باشد.
وقتي كه اميد دعاكننده از همه اسباب ظاهري قطع شده باشد يعني بداند كه ديگر هيچ‌كس و هيچ چيز نمي‌تواند گره از كارش بگشايد، آنوقت است كه دست و دلش با هم متـوجـه خـــدا مي‌شـود. در غيـر اين صـورت در واقـع غيـر خـدا را مي‌خـوانـد.
پس اگر دعا صادق بود يعني خوانده شده خدا بود و بس، در چنين صورتي خدا اجابتش مي‌كند و گرفتاري‌اش را كه او را مضطر كرده برطرف مي‌سازد.
در آيه ديگري فرموده:
«ادْعُونـي اَسْتَجِبْ لَكُـمْ ـ مـرا بخـوانيد تا اجابتتان كنم.» (60 / مؤمن)
به‌طـوري كه مـلاحظـه مي‌فرماييد هيچ قيدي براي دعا نياورده جز اين كه فـرمـوده در دعـا مـرا بخـوانيـد. در آيـه ديگـري فرموده:
كيست آن كه دعاي وامانده را استجابت كند؟ (93)
«و چون بندگان مـن از تـو سـراغ مـرا مي‌گيـرند، و من نزديكم، و دعاي دعـاي‌كننده را اجابت مي‌كنم به شرطي كه در دعايش مرا بخواند!» (186 / بقره)
بـه‌طـوري كـه مي‌بينيـد تنهـا ايـن شـرط را آورده كـه در دعا او را بخوانند. (1)

آيات بسياري در قرآن مجيد است كه دلالت مي‌كنند بر اين كه انسان هنگامي كه مضطر شد، مثلاً در كشتي سوار شد و خود را در معرض خطر ديد، در آنجا خداي را مي‌خواند و خدا هم اجابتش مي‌كند.
1- الميــزان ج 30، ص 316 .
(94) دعاها و آرزوهاي انسان
«وَاِذا مَسَّ الْاِنْسانَالضُّرُّ دَعانالِجَنْبِهِ اَوْ قاعِدا اَوْ قآئِما،»
«وقتــي گــرفتــاري و بــلا بــه انســان بــرسـد مـا را مــي‌خــوانــد، بــه پهلــو يـا نشستــه و يــا ايستــاده.» (12 / يونس)
«حَتّي آ اِذا كُنْتُـمْ فِي الْفُلْكِ...دَعَوُ اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدّينَ،»
«تا آن كه سوار در كشتي شوند... و در خطر غرق قرارگيرند آن وقت است كه خـداي را بـا خلــوص همــي خـوانـد.» (22 / يـونـس)(1)

1- الميـــــــزان ج 30، ص 318 .
اطمينان فطري به قبول دعا (95)
«اَمَّـنْ يُجيـبُ الْمُضْطَـرَّ اِذا دَعـاهُ وَ يَكْشِـفُ السُّوءَ...؟»
«يا آن كه درمانده را وقتي كه بخواندش اجابت كند و محنت از او بردارد و شما را جــانشينــان ايـن سـرزميـن كنـد...؟» (62 / نمـل)
چطور ممكن است نفس آدمي با توجه غريزي و فطري خود متوجه امري شود كه اطمينان بدان ندارد؟ حكم فطرت در موقع دعا مانند حكم اوست در وقتي كه حاجت خود را نــزد كســي مي‌بينــد و يقيــن دارد كه او كســي است كه حــاجتش را بـرمـي‌آورد .
وقتي انسان مي‌بيند كه تمامي اسباب‌هاي ظاهري از كارافتاده است، فطرتش او را به دعا و خواندن خدا و عرض حاجت به پيشگاه او وامي‌دارد .
گاهي اتفاق مي‌افتد كه ما به اميد تأثير متوسل به اسباب‌هاي ظاهري مي‌شويم ولي
(96) دعاها و آرزوهاي انسان
اطمينان نداريم كه در رفع حاجت ما تأثير خواهد كرد يا نه. البته اين يك توجه فكري است كــه منشــأ آن طمــع و اميـد است و اين فــرق دارد با توجه و تعلق غريزي قلب.
البته، در ضمن توجه و توسل فكري توجه غريزي فطري نيز هست، ولي نه بخصــوص آن سببــي كه فكــر متـوجــه آن است بلكه مطلق سبب، و مطلق سبب هم هرگز تخلف نمي‌پذيرد .
مثلاً بيماري كه براي نجات از بيماري‌اش به دارو متوسل مي‌شود فطرت او را به چنين كاري واداشته يعني به او فهمانده كه شفادهنده‌اي هست، ولي فكر او به اين طمع افتاده كه شايد آن شفادهنده اين دارو بوده باشد، پس اگر دارو درمان نكرد آن حكم فطري نقض نشده است. (1)
1- الميــزان ج 30، ص 318 .
اطمينان فطري به قبول دعا (97)

«وَ مَنْ اَرادَ الْاٰخِرَةَ وَ سَعي لَها سَعْيَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ...،»
«و هر كه آخرت را بخواهد و كوشش خود را همه براي رسيدن به آن قرار دهد و مؤمن باشد آنان سعي‌شان قبول شده و صاحب اجر خواهند بود!» (19 / اسراء)
اهل دنيا در دنياي خود و اهل آخرت در آخرت خود از عطاي خدا استمداد مي‌كنند و خداي سبحان هم در اين عطايش چيزي جز حمد عايديش نمي‌شود. هر چه خدا عطا مي‌كند انعامي است بر آدمي در موضع نيكو و موردي كه پروردگارش راضي باشد استعمال كند، و اما اگر فسق بورزد و آن نعمت را در آن مورد نيكو استعمال نكند در
(98) دعاها و آرزوهاي انسان
حقيقـت كلمـه خـدا را از جــاي خود تحريف كرده و نبايد جز خود كسي را ملامت كند.
«كُــلاًّ نُمِـدُّ هـؤُلاءِ وَ هـؤُلاءِ مِـنْ عَطــاءِ رَبِّــكَ وَ مـا كـــانَ عَطـاءُ رَبِّــكَ مَحْظُــورا»
«هر يك را از عطاي پروردگارت مدد مي‌كنيم اين‌ها را و آن‌ها را و عطاي پروردگار تو جلوگير ندارد!» (20 / اسراء) منظور از آيه فوق اين است كه ما هر دو فريق را چه آن‌ها كه بــرايشــان عجلـه مي‌كنيـم و چه آن‌ها كه شكر سعيشان را مي‌گذاريم امداد مي‌نماييم.
امــداد هــر چيــز به اين است كه از نوع خودش بدان اضافه كنيم تا بدين‌وسيله وجــود و بقايش امتــداد يــابــد، كــه اگــر اين اضافه را نكنيم وجودش قطع مي‌شود.
خداي سبحان هم كه انسان را در عملش چه دنيوي و چه اخروي امداد مي‌كند در حقيقت به همين معناست. زيرا تمامي وسايل عمل و آنچه عملش در تحققش محتاج بدان
امداد الهي در تحقق خواست‌ها و اعمال انسان (99)
است از علم و اراده و ابزار بدني و قواي فعاله و مواد خارجي كه عمل روي آن‌ها واقع مي‌شود، و عامل با عمل خود در آن‌ها تصرف مي‌كند، و همچنين اسباب و شرايط مربوطه به آن مواد، همه و همه امور تكويني هستند كه آدمي خودش در خلقت و فراهم نمودن آن‌ها دخالتي ندارد، و اگر يكي از آن‌ها نباشد عمل انسان تحقق نخواهد يافت. و اين خداي سبحان است كه به فضل خود آن‌ها را افاضه فرموده و وجود و بقاي آدمي را امتــداد مي‌دهــد. و اگر عطاي او منقطع شود عمل هر عاملي هم از او منقطع مي‌گردد .

در اين آيه شريفه دلالتي است بر اين حقيقت كه عطاء الهي مطلق و غير محدود است. چون عطاء را و همچنين نبودن منع را مطلق آورده، پس هر جا كه محدوديت و يا تقدير و يــا منعـي وجــود داشته باشد همه از ناحيه گيرنده فيض و شخص مورد عطاست، و مقيــد بــودن استعــداد او يا استعداد نداشتن او باعث محدود شدن و يا فقدان عطاء

خـداست، نـه خود خــدا كــه فيـض بخشنده آن است. (1)

«اَمَّـنْ يُجيبُ الْمُضْطَـرَّ اِذا دَعـاهُ وَ يَكْشِـفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الأَرْض،» «يا آن كه درمانده را وقتي كه بخواندش اجابت كند و محنت از او بردارد، و شما را جانشينان اين سرزمين كند...؟) (62 / نمل)
1- الميـــــــــــزان ج 25، ص 118 .
نتيجه قبول دعاها (101)
مــراد بــه «خِــلافَــت» در آيــه فــوق، خــلافتِ زمينــي است كــه خــدا آن را براي انسان‌ها قرار داده، تا با آن خلافت در زمين و در هر چه مخلوق زميني است به هر طوري كه خواست تصرف كند .
توضيح اين كه تصرفاتي كه انسان در زمين و مخلوقات زمين مي‌كند اموري است كه با زندگيش و با معاشش ارتباط دارد. گاهي ناگواري‌ها و عوامل سوء او را از اين تصرف باز مي‌دارد و در نتيجه آن سوء هم كه وي را مضطر و بيچاره نموده و وي از خدا كشف آن سوء را مي‌خواهد، حتما چيزي است كه نمي‌گذارد او تصرفاتي را كه گفتيم بكند، و يا تصرفات او را محدود مي‌سازد، و از بعضي آن‌ها جلوگيري مي‌كند و درب زندگي و بقاء و همچنين ساير تعلقات زندگي را به روي او مي‌بندند.
پس اگر خداي تعالي در چنين فرضي به دعاي آن شخص مضطر كشف سوء از او
(102) دعاها و آرزوهاي انسان
بكنــد، در حقيقــت خــلافتي را كه بــه او داده بــود تكميــل كـرده است.
اين معنا وقتي بيشتر واضح و روشن مي‌شود كه دعا و درخواست در جمله «اِذا دَعاهُ» را بر دعاي زباني و غيرزباني هر دو حمل كنيم. دعاي زباني مانند: «وَ اتيكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ ـ به شما مي‌دهد از هر چه كه از او بخواهيد.» (34 / ابراهيم) و دعاي غير زباني مانند آيه «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمواتِ وَ الأَرْضِ ـ آن كس كه در آسمان‌ها و آن كس كه در زمين است از او درخــواست مي‌كند.» (29 / الرّحمن)
چــون بــا اين تعــريف، تمــامي آنچــه كــه به انســان داده شــده، هر تصرفي كــه ارزاني شــده، همه از مصاديق كشف سوء از مضطر محتاج خواهد بود، البتــه كشــف ســوء بعد از دعاي او، پس خليفه قراردادن انسان مستلزم اين اجابت دعا و كشف سوئي است كه او را مضطر و بيچاره مي‌كند. (1)
نتيجه قبول دعاها (103)
1- الميزان ج 30، ص 321 .
(104) دعاها و آرزوهاي انسان

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ...،»
«دعوت حق خاص اوست، و كساني كه جز او را مي‌خوانند به هيچ وجه اجابتشان نمي‌كنند، مگر چون آن كس كه دو دست آب برد، كه آب به دهانش رسد، اما آب به دهانش نخواهد رسيد، و دعاي كافران جز در گمراهي نيست.» (14 / رعد)
بعد از اثبات اختصاص دعوت حق و استجابت براي خدا، و نفي آن از غيرخدا در آيه فوق، يك صورت را استثنا كرده، و آن صورتي است كه نظير مثلي است كه خود قرآن زده و فرموده: «مگر چون آن كس كه دو دست آب برد كه آب به دهانش رسد اما آب به دهانش نخواهد رسيد.»
تقليد دعا و عدم تأثير آن (105)
توضيح اين كه شخص عطشان وقتي بخواهد آب بياشامد، ناگزير بايد نزديك آب شده و كف دست را باز كند و آب را برداشته و بنوشد، يعني به لب رسانده و رفع عطش كند. اين راه حقيقي و صحيح رفع تشنگي نمودن است، و اما لب تشنه‌اي كه از آب دور است، و مي‌خواهد سيراب شود، و از آن اسباب و مقدماتي كه گفتيم هيچ يك را عملي نمي‌كند، جز همين را كه كف دست را باز نموده و نزديك به دهان ببرد، كه چنين كسي هرگز آبي به دهانش نمي‌رسد، و از آب نوشيدن تنها صورت آن را نشان داده، و تقليد آن را درآورده است.
و مَثَل كسي كه غيرخدا را مي‌خواند مثل همين تقليد درآور است كه از دعا جز صورت خالي از معنا و اسم خالي از مسماي آن را نمي‌آورد.
(106) دعاها و آرزوهاي انسان
زيرا خدايان دروغين در استجابت دعا و قضاي حوايج همان اثر را دارند كه آن آقاي تقليد درآور در رفع عطش خود دارد، يعني همان‌طور كه دست به دهان بردن اين صورتي از آب خوردن است، دعا و خواندن بت‌پرستان هم تنها صورتي از دعا كردن است، و خاصيت ديگري برايش ندارد.
خلاصه مراد به «دعوت حق خاص اوست...،» حق دعاست، و آن دعائي است كه مستجاب مي‌شود و به هيچ وجه رد نمي‌گردد. (1)

1- الميزان ج 22، ص 210 .
دليل عدم استجابت دعاي كفار (107)
«وَ ما دُعـؤُا الْكافِرينَ اِلاّ في ضَـلالٍ،»
«دعاي كفار در جوّ و شرايطي است كه ضلالت و بي‌فايدگي از هر سو حكمفرماست، در نتيجه چنين دعايي به هدف اجابت نمي‌رسد.» (50 / مؤمن)
چــرا دعــاي كــافــر مستجــاب نمي‌شود؟
بــراي ايــن‌كــه هــرچــند خداي سبحان وعــده قطعي داده به اين كه هر كس از بندگانش را كه او بخــواننــد مستجــاب كنــد، و دعا در صــورتــي كه حقيقتا دعا بـاشـد، به هيـچ وجـه رد نمي‌شود.
لكن آنچه كه در متن اين وعده به عنوان قيد آمده اين است كه اولاً دعا دعاي واقعي و
(108) دعاها و آرزوهاي انسان
طلب حقيقي باشد نه بازي و شوخي، و ثانيا ارتباط آن حقيقتا به خدا باشد، يعني دعاكننده تنها از خدا حاجت بخواهد، و در اين درخواستش از تمامي اسبابي كه به نظــرش سبب هستند منقطع گردد.
كسي كه به عذاب آخرت كفر مي‌ورزد و آن را انكار مي‌كند و حقيقت آن را مي‌پــوشــانــد، نمـي‌تــوانــد رفـــع آن را بــه طــور جـــدي از خـــدا بخــواهــد.
آن ملكه انكاري كه از دنيا همراه خود آورده، وبال و طوق لعنتي شده كه هرگز از او جدا نمي‌شود. همان‌طور كه نمي‌تواند به طور جدي دعا كند همچنين نمي‌تواند به‌طور جدي از سبب‌هاي ديگر بريده و متوسل به خداي عزيز گردد، و چگونه مي‌تواند چنين تـوسلــي جــدي داشتــه باشد؟ با اين كه در دنيا آن را كسب نكرده بود. (دقت فرماييد)
آيه شريفه نمي‌خواهد بگويد: دعاي كافر به طور كلي مستجاب نيست، بلكه
دليل عدم استجابت دعاي كفار (109)
مي‌خواهد بفرمايد: دعاي او درخصوص آن‌چه كه در دنيا منكر آن بوده مستجاب نمي‌شود، و گرنه در ساير حوائج چرا مستجاب نباشد؟ با اين كه آيات بسياري از قرآن كريم اين معنا را خاطرنشان ساخته، كه خداي سبحان در موارد اضطرار دعاي كفار را هــم مستجــاب كرده است. (1)

«وَ اِذا مَـــسَّ النّـــاسَ ضُـــــرٌّ دَعَـــوْا رَبَّهُـــمْ مُنيبيـــنَ...،»
1- الميـــــــزان ج 34، ص 217 .
(110) دعاها و آرزوهاي انسان
«و چون ضرري به مردم برسد به سوي خدا برگشته او را مي‌خوانند ولي همين كه رحمتــي از خــود به ايشــان مي‌چشــاند باز دسته‌اي از آنان شرك مي‌ورزند!» (33 / روم)
چون مختصر ضرري از قبيل مرض و فقر و شدت به انسان‌ها برسد، پروردگارشان را مي‌خوانند، در حالي كه به سوي او كه همان خداي سبحان‌است بازگشت مي‌كنند، و چون خداي تعالي مختصر رحمتي به ايشان بچشاند، ناگهان جمعي از اين مردم به پروردگاري كه ديروز او را مي‌خواندند، و به ربوبيتش اعتراف مي‌كــردنــد، شــرك ورزيــده و شريك‌ها برايش مي‌تراشند.
خلاصه مي‌خواهد بفرمايد: «انسان طبيعتا كفران‌گر نعمت‌هاست، هرچند كه در هنگــام گــرفتــاري به نعمت و ولي‌نعمت اقرار داشته باشد.»
دعاها و طغيانگري‌ها (111)
اگر فرموده: «ناگهان جمعي از مردم» براي اين است كه همه مردم چنين نيستند. (1)
1- الميزان ج 31، ص 293 .
(112) دعاها و آرزوهاي انسان

«...وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ امَنَ مِنْهُمْ بِاللّهِ...،»
«و چون ابراهيم گفت پروردگارا اين شهر را محل امني كن و اهلش را ـ البته آن‌هـايـي را كه به خدا و روز جزا ايمان مي‌آورنـد ـ از ثمـرات روزي بـده. خداي تعالي فرمود: به آن‌ها هم كه ايمان نمي‌آورند چند صباحي روزي مي‌دهم و سپس بـه سـوي عـذاب جهنـم كـه بـد مصيـري است روانه‌اش مي‌كنم، روانـه‌اي اضطـراري» (126 / بقره)
آيه فوق، حكايت دعايي است كه ابراهيم عليه‌السلام كرد، و از پروردگارش درخواست
آيا قوانين طبيعي با دعا لغو مي‌شوند؟ (113)
نمود كـه بـه اهـل مكـه امنيت و رزق ارزاني بدارد.
بعد از آن كه از پروردگار خود امنيت را براي شهر مكه درخواست كرد و سپس براي اهل مكه روزي از ميوه‌ها را خواست، ناگهان متوجه شد كه ممكن است در آينده مـردم مكـه دو دسته شـونـد، يك دسته مؤمن، و يك دسته كافر، و دعايي كه درباره اهل مكه كرد، كه خدا از ميوه‌ها روزيشان كند، شامل هر دو دسته مي‌شود، و او قبـلاً از كـافـران و آنچـه بـه غير خـدا مي‌پـرستيـدنـد بيـزاري جستـه بـود.
لذا در جمله مورد بحث، عموميت دعاي خود را مقيد به قيد «مَنْ امَنَ مِنْهُمْ،» كرد و گفت: خدايا روزي را تنها به مؤمنين از اهل مكه بده، ـ با اين كه آن جناب مي‌دانست كه به حكم ناموس زندگي اجتماعي دنيا، وقتي رزقي به شهري وارد مي‌شود، ممكن نيست كـافـران از آن سهـم نبـرنـد و بهـره‌منـد نشـونـد، ـ ولكن در عين حال (و خدا
(114) دعاها و آرزوهاي انسان
داناتر است) دعـاي خـود را مختـص به مـؤمنيـن كـرد تـا تبـرّي خود را از كفار در همه جا رعايت كرده باشد، ولكن جوابي داده شد كه شامل مؤمن و كافر هر دو شد.
و در ايـن جـواب ايـن نكتـه بيـان شـده: كـه از دعـاي وي آنچـه بـر طبـق جـريـان عـادي و قـانـون طبيعـت اسـت مستجـاب اسـت، و خداوند در استجـابت دعـايش خـرق عادت نمي‌كند، و ظاهر حكم طبيعت را باطل نمي‌سازد. (1)
1- الميزان ج 2، ص 120 .
آيا قوانين طبيعي با دعا لغو مي‌شوند؟ (115)

فصل چهارم: طرز دعا کردن

در قرآن كريم براي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله تعليمات و آداب عاليه‌اي است در انواع و اقسام ثنا بر پروردگار تا بارعايت آن پروردگار خود را ثنا گويد، و آن آداب را در درخواست‌هاي خود بكار بندد.
1 ـ در آيه شريفه زير ياد مي‌دهد كه بگويد:
«قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ...»
(116)
«بگو بار الها! اي مالك ملك عالم، ملك را به هر كه بخواهي مي‌دهي، و از هر كه بخواهي پس مي‌گيري، به هر كه بخواهي عزت و اقتدار مي‌بخشي، و هر كه را خواهي خوار مي‌گرداني، هر خير و نيكويي به دست توست، و تنها تو بر همه چيز توانايي!» (26 / آل‌عمران)
«شب را در روز نهان سازي، و روز را در پرده شب پنهان كني، زنده را از مرده پديد آري، و مرده را از زنده برانگيزي، و به هر كه خواهي روزي بي‌حساب عطافرمايي!» (27 / آل‌عمران)
2 ـ و در آيه شريفه زير ياد مي‌دهد بگويد:
تعليمات قرآن براي بهتر دعاكردن (117)
«قُلِ اللّهُمَّ فاطِرَ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ عالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ...»
«بگو بار الها! اي آفريدگار آسمان‌ها و زمين، و اي داناي غيب و شهود، توئي حاكم در ميان بندگانت...!» (46 / زمر)
3 ـ و در آيه شريفه زير نيز مي‌آموزد كه بگويد:
«قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ سَلامٌ عَلي عِبادِهِ الَّذينَ اصْطَفي،»
«بگو حمد و سپاس همه از براي خداست، و درود بر آن بندگانش كه برگزيدشان...!» (59 / زمر)
(118) دعاها و آرزوهاي انسان
4 ـ و نيز در آيه شريفه زير ياد مي‌دهد كه بگويد:
«قُلْ اِنَّ صَلاتي وَ نُسُكي وَ مَحْياىَ وَ مَماتي لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ،»
«بگو نماز من، عبادت من، زندگي و مرگ من همه براي خداست، كه پروردگار جهان‌هاست، او را شريكي نيست، مرا به اين اخلاص كامل فرمان داده، و من اول كسي هستم كه تسليم امر خدا مي‌باشم!» (162 / انعام)
5 ـ و در آيه شريفه زير نيز مي‌آموزد كه بگويد:
«وَ قُلْ رَبِّ زِدْني عِلْما!»
تعليمات قرآن براي بهتر دعاكردن (119)

«بگـو پـــروردگـارا مـرا از علـم عنـــايـت بيشتـري كـن!» (114 / طه)
6 ـ و نيـز در آيـه زيـرِ يـاد مي‌دهـد كـه بگـــويـد:
«وَ قُــلْ رَبِّ اَعُــوذُ بِــكَ مِـنْ هَمَــزاتِ الشَّياطينِ...،»
«و بگـو پـــروردگـارا پنـاه مي‌بـرم به تو از وسوسه‌هايي كه شياطين در دل‌ها القاء مي‌كنند!» (97 / مؤمنون)
و در آيات بسيار زياد ديگر كه جهت جامع آن‌ها اين است كه مشتملند بر تعليم آداب عالي‌ه‌اي كه خداي تعالي رسول گرامي خود را به آن مؤدب نموده و رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله امتّش را بـه رعـايـت آن تـوصيـه فـرمــوده اسـت. (1)

1 ـ در «عــدةالــداعــي» از پيغمبــر اكــرم صلي‌الله‌عليه‌وآله روايــت شـــده كـه فــرمــود:
«خدا را بخوانيد در حالي كه يقين به اجابت داريد.»
در حديث قدسي است :
«من نزد گمان بنده‌ام هستم و در حق او برطبق گماني كه به من دارد رفتار مي‌كنم، پس مبادا درباره من جز گمان نيك داشته باشيد!»
1- الميـــــزان ج 12، ص 169 .
تعليمات قرآن براي بهتر دعاكردن (121)
سـرّ مطلــب ايــن است كه دعــا كــردن باترديد و نوميدي كاشف از نداشتن خــواســت حقيقــي و جــدّي است، و از همين نظر از خواستن چيزي كه واقع شدني نيست منـــع كــرده‌اند.
2 ـ پيغمبـر اكــرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فــرمــود:
«هنگام حاجت‌مندي نزد خدا لابه كنيد و در گرفتاري‌ها به او پناه بريد، و در نزد او زاري كرده و دعا نمائيد زيرا دعا مغز عبادت است، و مؤمني نيست كه خدا را بخواند جز اين كه دعايش مستجاب شود و اثر استجابتش گاهي در دنيا به ظهور مي‌رسد و گاهي در آخرت و گاهي به اندازه دعايي كه كرده گناهانش جبران مي‌شود. اين‌ها همه در صورتي است كه مورد درخـواستش گناه نباشد.»
3 ـ در «نهج‌البلاغه» در ضمن سفارشات اميرمؤمنان عليه‌السلام به پسرش حسين
(122) دعاها و آرزوهاي انسان
عليه‌السلام چنين نقل كرده:
«پروردگار با اذن مسئلتي و دعايي كه به تو داده، كليد خزائنش را در اختيارت گذاشته است، پس هروقت بخواهي مي‌تواني درهاي نعمتش را به وسيله دعا بازكني و ابرهاي رحمتش را به ريزش دربياوري، و مبادا كندي در اجابت ترا مأيوس و نااميد كند زيرا بخشش به اندازه نيت و خواست قلبي است و بسا تأخير در اجابت براي اين است كه خواستار پاداش بزرگ‌تر و آرزومند بخشش فراوان‌تر گردد، و چه بسا چيزي را درخواست كرده‌اي و به جاي آن چيز ديگري كه سودش در دنيا و آخرت برايت بيشتر بوده به تو عطا گرديده يا براي خاطر امر بهتري از تو بازداشته شده زيرا بسياري از خواسته‌هاست كه اگر عملي گردد دين تو را تباه مي‌كنــد. پس سعــي كــن چيــزهــايي را بخواهي كه خوبي و جمالش باقي و عيب و وبالش فــانــي باشد و متوجه باش كه مال بــراي تــو نمــانــد و تـو نيــز

براي آن نخواهي ماند.»
تعليمات معصومين براي بهتر دعا كردن (123)
منظور از اين كه مي‌فرمايد: «بخشش به اندازه نيّت است،» اين است كه استجابت دعا تابع درخواست حقيقي و واقعي است كه از ته دل و صميم قلب سرچشمه مي‌گيرد نه آنچه از الفاظ و عبارات فهميده مي‌شود، چون لفظ هميشه مطابقت كامل با معني ندارد. و اين جمله بهترين و جامع‌ترين سخني است كه ارتباط بين خواستن و اجابت را بيان مي‌كند.
4 ـ در «نهج البلاغه» در ادامه مطلب فوق، حضرت چند مورد از مواردي را كه به حسب ظاهر استجابت بر طبق دعا نيست، ذكر فرموده و به سرّ آن اشاره مي‌كند:
مثلاً در موردي كه اجابت دعا به تأخير مي‌افتد سرّش اين است كه دعاكننده نعمت دلپذيري را كه مايه خوشدلي باشد خواستار شده و اين نعمت در صورتي او را دلخوش و خرسند مي‌كند كه بعد از چندي برايش حاصل شود و چون او
(124) دعاها و آرزوهاي انسان
خواستار چنين نعمتي است پس در واقع طالب كندي و تأخير اجابت است.
همچنين در موردي كه به جاي خواسته سائل امر ديگري اعطا مي‌گردد مانند اين كه درباره امر دنيوي دعا كرده و به جاي آن پاداش اخروي به او داده مي‌شود، سرش اين است كه چون او مرد باايماني است و مؤمني كه به امر دينش اهتمام دارد اگر چيزي را كه از خدا خواست نمي‌داند انجام يافتن آن دينش را تباه مي‌كند بلكه گمان دارد باعث خوشبختي اوست با اين كه سعادت و خوشبختي او در امور اخروي است در حقيقت براي جهان جاودان دعا كرده نه براي دنياي گذران، لذا دعايش همه براي آن جهان مستجاب مي‌شود.
5 ـ در «عده الداعي» از امام باقر عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:
«بنده‌اي كه دستش را به سوي خدا بگشايد خدا را شرم آيد كه آن را تهي برگرداند
تعليمات معصومين براي بهتر دعا كردن (125)
و هر چه بخواهد از فضل و رحمت خود در آن مي‌گذارد، پس هنگام دعا كردن پيش از آن كه دست را برگردانيد بر سر و روي خود بكشيد.»
6 ـ در «درّالمنثور» از پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله روايات زيادي شده كه در همه آن‌ها موضوع بلند كردن دست هنگام دعا ذكر شده است. بنابراين، نكوهش بعضي درباره بلند كردن دست به سوي آسمان به هنگام

دعا كردن بيجا بوده و علتي را كه براي آن ذكر كرده‌اند كه آن اشاره به بودن خدا در آسمان و جسم بودن اوست گفتار نادرستي است زيرا حقيقت همه عبادات بدني مجسم كردن حالات قلبي و توجهات باطني است و به وسيله آن‌ها حقايقي كه بسي برتر و بالاتر از عالم ماده و جسمانيات است در صورت جسماني جلوه مي‌كند چنان كه امر نماز و روزه و حج و ساير عبادات و اجزاء و شرايط آن‌ها بدين منوال است.

و از جمله عبادات بدني دعاست كه توجه قلبي و درخواست باطني را مجسم كرده و آن را به صورت درخواست متعارف يك گداي پست مستمند از ثروتمند با عزت و برومندي كه دستش را به سوي او دراز كرده و حاجت خود را با تضرّع و زاري از او مي‌خواهد درمي‌آورد.

7 ـ در كتاب «مجالس» از امام حسين عليه‌السلام روايت شده كه:

«پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله در هنگام دعا و ابتهال (كه نحو خاصي از دعا كردن است،) دست‌ها را بلند كرده و همانند گدايي كه درخواست غذايي مي‌نمايد دعا مي‌كرد.»

8 ـ «اسماعيل بن همام» از امام رضا عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود:

«يك دعاي پنهاني با هفتاد دعاي آشكارا برابري مي‌كند.»

9 ـ «در مكارم الاخلاق» از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

«دعا پيوسته در حجاب است (و به اجابت نمي‌رسد) تا صاحب دعا بر محمد و آل محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله درود بفرستد.»

«و هر كس قبلاً براي چهل نفر مؤمن دعا كند دعايش مستجاب مي‌شود.»

«... هركس اوامر خدا را اطاعت كند و از راه خودش دعا كند خدا اجابت مي‌فرمايد... .» راه دعا اين است:

«ابتدا خدا را ستايش و تمجيد مي‌كني و نعمت‌هاي او را به ياد آورده و خدا را سپاس مي‌گزاري، و بعد بر محمد و آل محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله درود مي‌فرستي، و سپس گناهان خود را ذكر كرده و به آنها اقرار و اعتراف مي‌كني و از خدا طلب عفو و مغفرت مي‌نمايي. اين راه دعاست.» (1)

1- الميزان ج 3، ص 50 .

«قالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبّي اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ!»
«به زودي از پروردگارم برايتان آمرزش خواهم خواست كه او آمرزگار و رحيم است!» (98 / يوسف)
حضـرت يعقـوب عليه‌السلام در آيـه فـوق فـرمـود: بـه زودي بـرايتـان استغفـار مي‌كنم، و استغفـار جهت فـرزنـدان را تأخير انداخت.
در بعضـي از اخبـار آمـده كـه تأخير انداخت تا وقتي كه دعا مستجاب مي‌شود.
زمان مناسب براي دعا (129)
در «كـافـي» از امـام صـادق عليه‌السلام روايـت شـده كـه فـرمـود:
«رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرموده بهترين وقتي كه مي‌توانيد در آن وقت دعا كنيد و از خدا حاجت بطلبيد وقت سحر است، آنگـاه، ايـن آيـه را تـلاوت فـرمـود كـه يعقـوب به فرزندان خـود گفـت: بـه زودي بـرايتـان استغفـار مي‌كنـم، و منظـورش ايـن بـود كـه در وقت سحر طلب مغفرت كند.»
در «درّالمنثور» از رسول‌خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله روايت‌كرده‌اندكه شخصي‌ازآن جناب پرسيد چرا يعقوب استغفار را تأخير انـداخـت؟ فـرمـود: «تأخير انداخت تا هنگام سحر فرارسد، چون دعـاي سحـر مستجاب است.»
در برخي روايات ذكر شده كه استغفار را تأخير انداخت تا شب جمعه فرا رسـد.(1)
1- الميـــــــزان ج 22، ص 113 .
(130) دعاها و آرزوهاي انسان

فصل پنجم: دعاي پيامبران و بزرگان

«رَبَّنـا ظَلَمْنـآ اَنْفُسَنـا وَ اِنْ لَـمْ تَغْفِـرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ،»
«پروردگارا ما بر خود ستم كرديم و اگر تو ما را نبخشائي و به ما رحم نكني مسلما از زيـان‌كـاران خواهيم بود.» (23 / اعراف)
يكي از ادب انبياء كه آن را در هنگام دعا و توجه به خدا مرعي مي‌داشته‌اند، ادبي
(131)
است كه قــرآن در درجــه اول آن را از آدم و همسـرش عليهم‌السلام در آيه بالا نقل كرده است.
اين راز و نيازي است كه آن دو بزرگوار بعد از خوردن از درختي كه خداوند از نزديكي به آن نهيشان كرده بود با خداي خود كردند.
وقتي پاي امتحان پيش مي‌آيد و بلا شامل حالشان مي‌شود و سعادت زندگي بهشتي براي يك عمر با آنان وداع مي‌كند مأيوس و غمگين نمي‌شوند، و نوميدي رابطه‌شان را با پروردگارشان قطع نمي‌كند بلكه به التجاء به خداوند خود كه امرشان و هر آرزويي كه براي خود اميد دارند به دست اوست مبادرت مي‌نمايند و به «صفت ربوبيّتي» متوسل مي‌شـونـد كه واجـد هر دافع شر و هر جالب خيري است.
آري «صفـت ربـوبيت حــق» صفـت كريمي است كه در هر حـال بنده را با خداي سبحان آشتي و ارتباط مي‌دهد.
(132) دعاها و آرزوهاي انسان
مقتضاي ربوبيت الهي نيز همين است. و در پيشگاه ربوبي‌اش حاجت به درخواست نيست، بلكــه صــرف عــرض حال و اظهار حاجتي كه براي عبد پيش آمده كفايت مي‌كنــد، بلكــه بهتــر و فصيــح‌تر و بليــغ‌تر است از درخـواست حـاجت.
آدم و همسرش آن آبرو و كرامتي در خود نديدند كه از خداي خود چيزي درخــواســت كننــد يــا بگــوينــد: «مــا را ببخــش و بــر مـا رحــم كــن،» بلكه گفتند: «اگر بر ما نبخشي و ترحم نكني،» و اين نتيجه آن احساس‌شان بود و خــواستنـد در برابر هر حكمي كه از ساحت رب‌العزه صادر مي‌شود تن در داده و تسليم محض باشند ولي چيزي كه هست با گفتن «رَبَّنا» در آغاز شرح حال خود به اين معنا اشاره كــردنــد كــه در عيــن اعتــراف به ظلــم، چشم داشت و توقع مغفرت و ترحم را دارند:
تــو رب مــا و مــا مــربــوب تــوئيــم، از تــو آن را اميــدواريــم كــه هر مربوبي از

دعاي آدم عليه‌السلام (133)
رب خــود اميـــد دارد! (1)

«... وَ نادي نُـوحٌ رَبَّــهُ فَقـالَ رَبِّ اِنَّ ابْنــي مِـنْ اَهْلـي وَ اِنَّ وَعْـدَكَ الْحَـقُّ...!»
«... كشتــي آن‌هــا را در آن موج‌هاي كوه‌پيكر به هر سو مي‌برد، و نوح فرزند خود را كه در كناره‌اي بود بانگ زد: هان اي فرزند با ما سوار شو و در زمره كفار مبــاش! در جــواب گفــت: من همين ساعت به كوهي كه مرا از خطر غرق
1- الميــزان ج 12، ص 117 .
(134) دعاها و آرزوهاي انسان
نگهـدارد پنـــاه مي‌بــرم...»
«نــوح خــداي خــود را نــدا كـرد و چنيــن عـرض نمـود: پروردگارا به درستي فرزند من از اهل بيت من است، وعده تو هم حق است و تو احكــم‌الحـاكمينــي!» (45 تا 47 / هود)
نــوح خــداي خــود را نــدا كـرد و چنيـن عـرض نمـود: پروردگارا به درستي فـرزنـد من از اهـل بيـت مـن اسـت، وعـــده تـو هـم حـق است و تـو احكـم‌الحـاكميني!
شكــي نيست در اين كه ظاهر گفتار نوح اين است كه مي‌خواهد دعا كند كه فرزندش از غــرق نجــات يــابــد، لكن تدبر در آيات اين داستان كشف مي‌كند كه حقيقت امر غير آن چيزي است كه از ظاهر كلام استفـاده مي‌شود.
دعاي آدم عليه‌السلام (135)
از يك طرف خداوند دستور داده بود كه او خودش و اهل بيتش و همه مؤمنين سوار بر كشتي شوند و آنان را وعده داده بود كه نجات دهد، و راجع به كساني كه ظلم كردند فــرمــوده بــود از مــن درخــواست عفــو مكــن، چــه آنــان غـرق شــدنـي هستند .
پس از ديدن وضع فرزندش و شك و ترديد درباره سرنوشت او، جرأت نكرد به‌طور قطع نجات او را درخواست نمايد، بلكه سؤال خود را نظير كسي كه چيزي را به كسي نشان دهد يا آن را اظهار كند و بخواهد مزه دهان طرف را درباره آن بفهمد طرح كرد، چون به عواملي كه در واقع درباره سرنوشت فرزندش دست به هم داده وقوف و آگهي نــدارد، به نـاچـار نخست كلام خود را به نداي «رَبّ» افتتاح نمود، چون مفتاح دعاي مـربـوب محتاج وسـائـل همــان اسم «رَبّ» است.
آنگاه عرض كرد: «فرزند من از اهل‌بيت من است و در عين حال وعده تو هم حق است،»

گويا خواسته است عرض كند از طرفي او فرزند من است و اين خود اقتضا دارد كه او هم اهـل نجـات بـاشـد، و از طرف ديگر تو احكم‌الحاكميني و در كارهايت خطا نمي‌كني، لـذا نمي‌فهمـم سرانجـام فـرزنـدم چيست ؟
و اين نيز ادبي است الهي كه بنده از آنچه مي‌داند تجاوز نكند و چيزهايي را كه مصلحت و مفسده‌اش معلوم نيست از مولاي خود نخواهد، لذا نوح تنها آنچه مي‌دانست گفت و چيزي درخواست نكرد در نتيجه اين ادب، خداوند نيز عصمت و حفظش را شامل حـالش نمود، يعني قبل از اين كه كلام نوح تمام شود و اسائه ادبي از او سربزند خداوند كـلام خـود را بـرايش تفسيـر كرد كه مراد از اهل، اهل صالح است نه هر خويشاوندي، و فـرزنـد تـو صـالـح نيست.
نـوح خيـال مي‌كـرد مـراد از اهـل همـان معنـي ظـاهـري آن يعنـي
دعاهاي حضرت نوح (1) (137)
«خـويشـاوند» است لـذا مي‌خـواست بعـدا مـوضـوع نجـات فـرزنـدش را پيش كشـد.
كلام الهي تأديبي بود كه نوح را وادار كرد كلام خود را قطع كند و دنباله آن را نكشد بلكه حرف تازه‌اي از سر گيرد كه به صورت توبه و در حقيقت شكر همين تأديب كه خود نعمت بزرگي بود باشد، لذا عرض كرد: پروردگارا به تو پناه مي‌برم از درخواست سؤالي كه درباره آن علم ندارم.
يعنـي پنـاه بـرد بـه پـروردگـار خـود از چيـزي كـه زمينـه كـلامش او را بـدان وامـي‌داشـت يعنـي تقـاضـاي نجـات فـرزنـدش در عيـن اين كه از حقيقـت حـال بي‌خبـر است. (1)
1- الميـــــــــزان ج 12، ص 119 .

«رَبِّ اغْفِرْلي وَ لِوالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَـلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنا وَ لِلْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ...،»
«پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و هر كسي را كه با داشتن ايمان به خدا به خانه‌ام درآيد و جميع مؤمنين و مؤمنات را بيامرز و ستمكاران را جز بر هلاكتشان نيفزا!» (28 / نوح)
اين دعا را خداي متعال در آخر سوره نوح بعد از آيات زيادي كه درباره شكايت‌هاي نـوح عليه‌السلام ايراد كرده نقل مي‌فرمايد:
«رَبِّ اغْفِرْلي!» ابتـدا خـود را دعـا كـرد چـون كسـي كـه پيشـوا و جلودار
دعاهاي حضرت نوح (2) (139)
مـردمـي است دعـا به جان خودش دعاي به جان آن مردم نيز هست. ـ «وَ لِوالِدَيَّ!» معلوم مي‌شود پدر و مادر نوح عليه‌السلام داراي ايمان بوده‌اند.
«وَ لِمَنْ دَخَـلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنا!» يعني مؤمنين معاصرش .
«وَ لِلْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ!» يعني همه اهل توحيد، چه معاصرينش و چه آيندگان، زيـرا آينـدگـان نيـز امـت او هستند، و تا قيام قيامت همه اهل توحيد رهين منت اويند.
نوح عليه‌السلام اولين كسي است كه دعوت ديني خود را با كتاب و شريعت اعلام نمود، و پـرچـم تـوحيـد را در بيـن مـردم افـراشتـه كرد.
از هميـن جهـت خـداي سبحـان او را بـه بهتـرين درودي يـاد كـرد و فـرمـود: «سَلامٌ عَلي نُوحٍ فِي الْعالَمينَ!» (79 / صافّات)
درود بر اين پيغمبر كريم باد كه تا قيام قيامت هر كسي ايمان به خدا آورد يا عمل
(140) دعاها و آرزوهاي انسان
صالحي انجام دهد يا اسمي از خداي عز اسمه ببرد و خلاصه تا زماني كه از خير و سعادت در ميان بشر اسم و اثري هست همه از بركت دعوت او و دنباله و اثر نهضت اوسـت ـ صَلَـي‌اللّهُ عَلَيْهِ وَ عَلي سايِرِالأَنْبِياءِ وَ الْمُـرْسَليـنَ اَجْمَعين. (1)

«وَ اِذْ قـالَ اِبْراهيمُ رَبِّ اجْعَـلْ هذا بَلَدا امِنا وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ...!»
«و چون ابــراهيــم گفــت پــروردگــارا ايــن شهر را محل امني كن و اهلش را،
1- الميـــــــــــــزان ج 12، ص 123 .

البته آن‌هــايي را كه به خدا و روز جزا ايمان مي‌آورند، از ثمرات روزي بده...!» (126/بقره)
خداي سبحان در قرآن كريم از حضرت ابراهيم عليه‌السلام دعاهايي بسيار نقل كرده، كه در آن دعــاهــا از پـروردگـارش حــوائجي درخـواست نمـوده مانند:
دعـــايي كـــه در آغــاز امــر بــراي خــودش كـــرد، و
دعـــايي كـــه هنگـــام مهــاجــرتش به ســوريه كرد، و
دعـــايي كه در خصـوص بقاءِ ذكر خيرش در عالم كرد، و
دعايي كه براي خودش و ذريّه‌اش و پدر و مادرش و براي مؤمنين و مؤمنات كرد، و
دعايي كه بعد از بناي كعبه براي اهل مكّه كرد و از خدا خواست تا پيامبران را از ذريّـه او برگزيند.
(142) دعاها و آرزوهاي انسان
از همين دعاها و درخواست‌هايش است كه آمال و آرزوهايش و ارزش مجاهدت‌ها و مساعي‌اش در راه خدا، و نيز فضائل نفس مقدسش، و موقعيت و قربش به خداي تعالي شناخته مي‌شود.
همچنين از سراسر داستان‌هايش و مدايحي كه خدا از او كرده مي‌توان شرح زندگي آن جنـــاب را استنبــاط كــرد. (1)

1- الميــزان ج 2، ص 120 .
دعاهاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام (2) (143)
«...رَبِّ هَــبْ لــي حُكْمــا وَ اَلْحِقْنــي بِــالصّـالِحيــنَ...!»
«...من همه آن معبودها را دشمن خود مي‌دانم مگر پروردگار عالميان را كه مرا آفريد و هم او هدايتم كرد، پروردگاري كه غذا و آبم مي‌خوراند. و وقتي بيمار مي‌شوم بهبوديم مي‌بخشد، پروردگاري كه مرا مي‌ميراند و سپس زنده‌ام مي‌كند، پروردگاري كه اميدوارم خطاياي مرا در روز جزا بيامرزد. پروردگارا مرا حكمي ببخشاي و به صالحينم ملحق ساز. و براي من در آيندگان نام نيك و ذكر جميلي مرحمت فرما. و مرا از ورثه بهشت نعيم قرار داده و پدر مرا بيامرز كه وي از گمراهان‌بود. و مرا در روزي كه همه مبعوث مي‌شوند رسوا مساز!»(75تا89/شعراء)
از جمله آداب انبياء ادبي است كه خداوند آن را از ابراهيم خليل عليه‌السلام نقل فرموده
(144) دعاها و آرزوهاي انسان
است. در اين دعا ابتدا پروردگار خود را ثناي جميلي مي‌كند كما اين كه ادب عبوديت هم همين‌اقتضارا دارد. اين ثنانيز اولين‌ثناي مفصلي‌است‌كه خداونداز او حكايت‌كرده است.
ابراهيم در اين ثنائي كه كرده ادب را اين‌طوري بكار برده كه عنايت پروردگار خود را از ابتداءِ خلقتش تا وقتي كه به سوي او بازگشت مي‌كند همه را در ثناي خود درج كرده و خود را در برابر او فقير و محتاج محض دانسته و درباره پروردگارش جز غنا و جود محض چيزي نگفته و خود را بنده ذليلي دانسته كه قادر بر هيچ‌چيز نيست، بلكه مقدرات الهي او را در ادوار خلقتش از حالي به حالي مي‌گرداند، غذا و آب و بهبودي از مرض مي‌دهد، مي‌ميراند و زنده مي‌كند، و بندگان را براي پاداش روز جزا حاضر مي‌سازد، بـراي ايـن كـه او جـز اطاعت محض و طمع در غفران گناه چيزي نيست.
ادب ديگــري كــه مــراعــات نمــوده مــرض را بــه خــود نسبــت داده زيــرا
دعاهاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام (2) (145)
در مقام ثنا مناسب نبود مرض را به خدا نسبت دهــد گــرچــه مــرض هم از حــوادث است و بي‌ارتباط به خــدا نيست لكــن سيــاق كــلام براي بيان اين معناست كه شفاي از مــرض از رحمــت و عنــايــت اوســت.
بعــد از ثنــا شــروع كــرد بــه دعــا ـ

ـ در دعـا ادب فـوق‌العـاده‌اي بـه كـار بـرد. ابتـدا شـروع كـرد با اسـم «رَبِّ»
ـ سپس تنها نعمت‌هاي حقيقي و پايدار را درخواست نمود. نعمت‌هايي را اختيار كرد كه سرآمد و گرانبهاترين آن‌ها بود و آن عبارت بود از «حُكْم» يعني «شَريعَت»، و پيوستن به صالحين، و نام نيك در آيندگان.
ـ از خداي خود خواست در هر عصري از اعصـار آينـده كسـي را مبعوث كنـد كه دعوتش را بپا داشته و شريعتش را ترويـج نمـايـد تـا قيام قيـامـت بـاقـي باشد.
(146) دعاها و آرزوهاي انسان
ـ آنگاه وراثت بهشت و آمرزش پدر و ايمني از رسوايي در قيامت را درخواست كرد.
به طوري كه از كلام خداي تعالي استفاده مي‌شود همه دعاهايش مستجاب شده مگـر دعـايش دربـاره آمـرزش پدر (البته دعا براي پدرش موقعي بود كه از ايمان او مـأيـوس نشده بود ولـي بعـدا فهميد پدرش دشمن خداست از او بيزاري جسـت.) (1)

«رَبِّ هَـبْ لي مِنَ الصّالِحينَ!» (100 / صافات)
1- الميزان ج 12، ص 125 .
دعاهاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام (3) (147)
از جمله دعاهايي كه خداوند متعال از حضرت ابراهيم عليه‌السلام نقل فرموده جمله فوق است كه در اين جمله از خداوند فرزند صالح مي‌خواهد و در يك جمله كوتاه، هم حاجت خــود را طلبيــده و هــم از شــرّ اولاد ناخلــف به پـروردگــار خــود اعتصــام جسته و هــم درخــواست خــود را از جهت اين كه وجهه دنيايي داشت به يك وجهه معنوي مــوجـه نموده و در نتيجــه خــداپسنــدانــه‌اش كرده است. (1)
دعاهاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام ـ (4)
1- الميـــــزان ج 12، ص 128 .
(148) دعاها و آرزوهاي انسان
«وَ اِذْ قـالَ اِبْراهيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَدا امِنا وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ امَنَ مِنْهُـمْ بِـاللّـهِ وَ الْيَـوْمِ الاْخِـرِ...!» (126 / بقره)
از جملــه دعــاهــاي آنجنــاب درخــواستــي است كه وقتــي به سرزمين مكه آمــد و اسمــاعيــل و مــادرش عليهم‌السلام را در آنجا منزل داد از خداي تعــالي كرده و قرآن آن را چنيــن حكــايــت مي‌كنـــد:
«يادآر زماني را كه ابراهيم گفت پروردگارا، اين شهر را شهر امني قرار ده و از اهلش آناني را كه ايمان به خدا و روز جزا دارند از ثمرات روزي فرما. خداي متعال فرمود: دعايت را مستجاب كرديم و آنان را كه كفر بورزند چند صباحي زندگي داده سپس به عذاب آتش دچــارشــان مي‌ســازم، و چه جــاي بــد است آتـش براي انتقــال بــدان.» (126 / بقره)
دعاهاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام (3) (149)
خلاصه غرض ابراهيم اين بود كه در روي زمين براي خداوند حرمي باشد كه ذريه او آنجا را منزل گزينند، و اين نمي‌شد مگر به اين كه شهري ساخته شود كه مردم از هر طرف به آنجا روي آورند و آنجا مجمعي ديني باشد كه تا روز قيامت مردم به قصد سكونت و پناهنده شدن و زيارت رو بدانجا كنند، و لذا از خدا درخواست كرد مكه را شهــر امنــي قــرار دهــد، و چــون سرزميني لــم‌يــزرع بود از خدا خواست ذريّه‌اش را از ميوه‌ها روزي دهد.
لازمــه استجابت اين دعا اين است كه اين شهر از راه توطن و سكونت و زيارت مردم آباد شود .آن گاه وقتي احساس كرد كه اين شرافتي را كه

درخواست كرده شامل مـؤمــن و كــافــر هــر دو مي‌شود لذا دعاي خود را مقيد به كساني كرد كه ايمان به خــدا و روز جــزا داشتــه بـاشنــد.
(150) دعاها و آرزوهاي انسان
اما اين كه اين دعا در شهري كه فرضا هم مؤمن و هم كافر يا تنها كفار در آن ساكنند چطور ممكن است مستجاب شود، با اين كه شهري است خشك و لم يزرع؟ ابراهيم عليه‌السلام متعرض اين جهات نشد.
اين نيز از ادب او در مقام دعا بود، زيرا در اين مقام درخواست‌كننده اگر بخواهد پروردگار خود را درس دهد كه چگونه و از چه راهي دعايش را مستجاب نمايد با اين كه پروردگارش عليم و حكيم و قادر بر هر چيزي است و كار او اين‌طوري است كه هر چه را بخواهد ايجاد كند همين كه بگويد بوجود آي، موجود مي‌شود، در حقيقت فضولي كرده و از رســم ادب بيــرون شـده است.
لكــن خــداي تعــالي چــون مي‌خــواست حاجت ابراهيم را برطبق سنت جاري كه در اسبــاب عـادي دارد برآورده سازد و بين مــؤمــن و كــافــر در آن فرق نگذارد از

ايــن جهــت دعــايش را بــا قيــدي كه در كــلام خـود آورد و فرمود:
«هر كه كفر بورزد چند صباحي زندگي داده سپس به عذاب آتش دچارشان مي‌سازم و چه جاي بد است آتش براي انتقال بدان»، مقيد ساخته آنگاه مستجاب نمود.
اين دعا سبب شد حرم‌الهي تشريع و كعبه مقدسه يعني خانه‌مباركي كه باعث هدايت عالميان است به عنوان نخستين خانه عبادت براي بشر در مكه ساخته شود، خود يكي از آثار همت بلند و مقدس اوست و با همين اثر بر جميع مسلمين آينده بعد از خود تا روز قيامت منت گذاشت .(1)
1- الميزان ج 12، ص 128 .

«وَ اِذْ قالَ اِبْراهيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذَا الْبَلَدَ امِنا وَ...!»
«به ياد آر روزي را كه ابراهيم گفت:
پروردگارا! اين شهر را شهر امني قرار ده
و مرا و فرزندانم را از اين كه پرستش بت‌ها كنند دور بدار
پروردگارا بت‌ها بسياري از مردم را گمراه كرده‌اند. پس هر كس پيروي من كند او از من است و هر كس نافرماني‌ام كند تو بخشنده و مهرباني .
اي پروردگار ما! من ذريّه خود را در بياباني لم‌يزرع در كنار بيت‌الحرام تو سكونت دادم
دعاهاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام (5) (153)
اي پروردگار ما! براي اين كه نماز بخوانند، پس تو دل‌هايي را از مردم به سوي ايشان معطوف دار و ايشان را از ميوه‌ها روزي فرما، باشد كه تو را شكرگزارند.
اي پروردگار ما! به درستي تو مي‌داني آنچه را كه ما پنهان مي‌داريم و آنچه را كه آشكار مي‌سازيم. آري بر خداي‌تعالي چيزي نه در زمين و نه در آسمان پوشيده نيست.
سپاس خدايي را كه مرا در سنين پيري اسماعيل و اسحق داد، پروردگار من محققا شنواي دعاست.
پروردگار، مرا و پدر و مادرم را و جميع مؤمنين را در روزي كه حساب برپامي‌شود بيامرز!» (35 تا 41 / ابراهيم)
(154) دعاها و آرزوهاي انسان
اين دعايي است كه آن جناب در آخر عمر شريفش كرده است. ادبي كه در اين دعا به كار برده يكي اين است كه هر حاجتي را از حوائج كه ذكر كرده چون هم ممكن بود به غرض مشروع درخواست شود و هم به غرض نامشروع، آن جناب غرض مشروع و صحيح خود را در كلام خود ذكر كرده و با بياني آن را ادا نموده كه هر كسي مي‌تواند از آن پي‌ببرد كه وي تا چه اندازه اميد به رحمت پروردگارش در دلش فوران داشته است.
ادب ديگري كه در كلام خود رعايت كرده اين است كه در رديف هر حاجتي كه خواسته اسمي از اسماءِ حسناي خدا را از قبيل غفور و رحيم و سميع‌الدعا، به مناسبت آن حاجت ذكر كرده است.
اسم شريف «رَبّ» را در تمامي حوايج خود تكرار نموده

است، چون
دعاهاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام (5) (155)
ربــوبيــت خــدا واسطــه ارتبـاط بنده با خداي خــود و فتــح بــاب در هــر دعــاست.
ادب ديگرش اين كه عرض كرد: «هر كس نافرماني‌ام كند به درستي تو بخشنده و مهرباني» و نفرين به جان آنان نكرد بعد از ذكر اسمشان دو تا از اسماءاللّه را كه واسطه و شمول نعمت و سعــادت بر هــر انســانــي است يعنــي اسم «غَفور و رَحيم» را ذكر نمود، چون دوستــدار نجــات امــت خــود و گستــرش جــود پروردگار خود بود. (1)
1- الميـــــزان ج 12، ص 131 .
(156) دعاها و آرزوهاي انسان

«وَ اِذْ يَرْفَــعُ اِبْـراهيـمُ الْقَـواعِـدَ مِنَ الْبَيْــتِ وَ اِسْمـاعيلُ رَبَّنـا تَقَبَّلْ مِنّا...،»
«بــه يــاد آر زمــانـي را كــه ابـراهيـم و اسمــاعيــل در حالي كه داشتند پــايـه‌هـاي خـانـه را بـالا مي‌برند گفتند:
پروردگار ما! اين خــدمــت را از مـا قبـول فـرمـا به درستي كه تو شنوا و دانايي .
و اي پروردگار ما! ما را دو نفر از تسليم‌شدگان به خودت قرار ده و از ذريّه ما نيز امتي را مسلمان و تسليم خود كن و دستور مناسك و طريقه عبادت ما را به ما نشــان بــده، و بــر مــا ببخشــاي، به درستــي كــه تــو تــوّاب و رحيمــي.
و اي پــروردگــار مــا! مبعــوث فــرمــا در ميان آنان رسولي را از خود آنان تا

بر آنان از آيات تو بخواند و ايشان را تربيت و تزكيه كند، به درستي كه تو خود عزيز و حكيمي!» (127 تا 129 / بقره)
اين دعايي است كه آن دو بزرگوار در موقع ساختن كعبه كردند و در آن نيز همان ادبـي را كه در دعـاهـاي قبلــي گفتـه شـد بـه كار برده‌اند. (1)
دعاي ابراهيم عليه‌السلام براي اعطاي حكمت و صلاح ذات ـ (7)
1- الميزان ج 12، ص 132 .
(158) دعاها و آرزوهاي انسان
«رَبِّ هَبْ لي حُكْما وَ اَلْحِقْني بِالصّالِحينَ وَ...!»
«پروردگارا! مرا فرزانگي بخش و قرين شايستگانم كن...!» (83 تا 89 / شعراء)
بعد از آن كه ابراهيم عليه‌السلام نعمت‌هاي مستمره و متوالي و متراكم خداي تعالي را نسبت به خود يادآور شد، و با ذكر اين نعمت‌ها و تصور لطف و مرحمت الهي حالتي به او دست داد، آميخته از جاذبه رحمت، و فقر عبوديت، و اين حالت او را واداشت تا به درگاه خدا اظهار حاجت نموده، باب سؤال را مفتوح دارد، و روي سخن را به خداي تعالي نموده و عرض حاجت كند.
پس در جمله «رَبّ ـ اي پروردگار من» كلمه «رَبّ» را به ضمير «يا» يعني به خودش نسبت داد و بعد از آن كه در چند جمله «رَبّ» را به عنوان «رَبُّ الْعالَمين» ستود، و اين

بدان جهت بود كه خواست رحمت الهي را برانگيخته، و عنايت رباني را

براي اجابت دعا و درخواستش به هيجان درآورد.
در جمله «هَبْ لي حُكْما،» منظورش از «حُكم» اصابه نظر، و داشتن رأي مصاب، در مسائل كلي اعتقادي و عملـي است، و نيـز در تطبيـق عمـل بر آن معـارف كلي است.
معناي كلام آن جناب اين است كه: پروردگارا نخست موهبت حكم به من ارزاني دار، و سپس اثر آن را كه صلاح ذاتي است در من تكميل كن !
«وَ اجْعَـلْ لـي لِسـانَ صِـدْقٍ فِـي الاخِـريـنَ!»
ظاهر اين كه لسان صدق را برايش قرار دهد، اين است كه خداي تعالي در قرون آخر فرزندي به او دهد كه زبان صدق او باشد، يعني لساني باشد مانند لسان خودش، كه منويات او را بگويد، همان طور كه زبان خود او از منوياتش سخن مي‌گويد، پس برگشت

معنا به اين است كه خداوند در قرون آخرالزمان كسي را مبعوث كند، كه به دعوت وي قيـام نمـايـد، مـردم را بـه كيـش و ملـت او كه همـان دين توحيد است دعوت كند.

دعاي حضـرت يعقوب

«قالَ اِنَّما اَشْكُوا بَثّي وَ حُزْني اِلَي اللّهِ...!»
«گفت من شكــايت حــزن و پـريشان حالي خود را به پيشگاه خدا مي‌برم...!»(86 / يوسف)
از آن‌ها روي گردانيده و گفت: اي دريغ بر يوسف و از كثرت گريه چشمانش سفيد

شد، در حالي كه جرعه‌هاي غم و اندوه را فرومي‌برد.
فـرزنـدانش گفتند: خدا را، تو اين‌قدر به ياد يوسف مي‌گريي كه يا خود را مريض كنـي يـا هـلاك سـازي!
گفـت: اگـر مـن مي‌گـريـم بـاري درد و انـدوه دل را به شكايت به درگاه خدا عـرضـه مي‌كنـم و چيـزهـايي از خـدا مـي‌دانـم كـه شمـا نمـي‌دانيـد.
از جمله دعاهايي كه خداي تعالي نقل كرده يكي هم دعاي حضرت يعقوب است وقتي كه فرزندانش از مصر مراجعت كردند در حالي كه بنيامين و يهودا را نياورده بودند، به آنان چنين گفت كه مداومت من بر ياد يوسف شكايتي است كه من از حال دل خود به درگاه خدا مي‌برم و از رحمت او و اين كه يوسفم را از «مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِب» به من برگرداند مأيوس نيستم.
(162) دعاها و آرزوهاي انسان
اين خود از ادب انبياء است نسبت به پروردگار خود كه در جميع احوال متوجه پـروردگـارشـان بـوده و جميع حـركـات و سكنات خود را در راه او انجام مي‌دادند. (1)

«قـــــالَ رَبِّ السِّجْـــنُ اَحَـــبُّ اِلَـــيَّ مِمّـــا يَـدْعُـونَنـــيآ اِلَيْـــهِ...!»
«اي پروردگار من رفتن به زندان در نظرم بهتر و محبوب‌تر از آن چيزي است كه اينان مرا بدان مي‌خوانند و اگر تو كمك نكني و كيدشان را از من نگرداني هواي
1- الميـــــــــــــزان ج 12، ص 134 .
دعاي حضرت يعقوب (163)
نفسم مرا به اجابت دعوتشان متمايل مي‌سازد، آنگاه در زمره جاهلين درخواهم آمــد.» (33 / يـوسف)
از جمله دعاهاي انبياء عليهم‌السلام دعايي است كه يوسف صديق عليه‌السلام در وقتي كه همسر عزيز مصر او را تهديد نموده و گفت اگر آنچه مي‌گويم نكني به زندانت مي‌اندازم، كرده، و گرفتاري خود را براي پروردگارش چنين شرح مي‌دهد كه امرش نزد زنان درباري و در موقف فعليش دايـر شده است ميان رفتن به زندان و ميان اجابت خواسته آن‌ها، و به علمي كه خداوند كرامتش كرده، زندان را بر اجابت آن‌ها ترجيح مي‌دهد، لكن از طرفي
هم اسباب و مقدماتي كه زنان درباري مصر براي رسيدن به منظور خود ترتيب داده‌اند بسيار قوي است، و اين مقدمات يــوســف را بــه غفلــت و جهــل به مقام پروردگار و ابطــال علم و ايمان به خدايش تهديد مي‌نمايد، و چاره‌اي جز دستگيــري خــدا و حكم
(164) دعاها و آرزوهاي انسان
او نمي‌بينـد.
در اين دعا ادب به كار برده و براي خود درخواست حاجتي نمي‌كند، چون حاجت خواستن خود يك نوع حكم كردن است، بلكه تنها اشاره مي‌كند به اين كه جهل تهديدش مي‌كند به ابطال نعمت علمي كه پروردگارش كرامت فرموده و رهايي‌اش از خطر جهل و دور شــدن از كيــد زنــان از او موقوف به عنايت خداي‌تعالي است، لذا تسليم امر او شــده و چيــز ديگـري نگفـت.
اما اين كه عرض كرد: «پروردگارا! رفتن به زندان در نظرم محبوب‌تر است از...،» در حقيقــت خــواســت تمــايــل قلبــي خــود را نسبــت بــه رفتن زندان، و نفرت و دشمنــي خــود را نسبــت به فحشــا، اظهــار نمايد، نه ايــن كه به گمــان بعضي رفتن به زنــدان را دوست داشته باشد.
چنان كه حضرت سيدالشهداء حسين‌بن‌علي عليه‌السلام نيز
دعاي حضرت يوسف عليه‌السلام (1) (165)

در این مقـوله فـرمـوده: «اَلْمَـوْتُ اَوْلـي مِـنْ رُکـوبِ الْعـارِ وَ الْعـارُ خَيـرٌ مِنْ دُخُـول النّـار ـ تن به مرگ دادن سـزاوارتـر از قبول عار کردن و قبول عار و ننگ بهتراز داخـل شدن در دوزخ اسـت.»(1)
1- الميـــــــــــزان ج 12، ص 136 .

«...فاطِرَ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ اَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيا وَ الاْخِرَةِ تَوَفَّني مُسْلِما وَ اَلْحِقْنـي بِالصّلِحينَ!»
«... پروردگار من به دقايق هر امري كه بخواهد انجام دهد آشناست، به درستي كه او دانا و حكيــم است.
پروردگارا! اينك از ملك و سلطنت هم روزي‌ام كردي و پاره‌اي از تأويل احاديثم‌آموختي، اي پديدآورنده آسمان‌ها و زمين! تويي در دنيا و آخرت وليّ من، مرا با اسلام بميران، و به مردان صالحم ملحق فرما!» (99 تا 101 / يوسف)
دعاي حضرت يوسف عليه‌السلام (2) (167)
از جمله دعاهاي پيامبران، ثنا و دعايي است كه خداوند سبحان از يوسف عليه‌السلام نقل فرموده است. در اين دعا يوسف شروع كرده پروردگار خود را درباره احسان‌هايي كه از روز مفارقت از برادران تا امروز بوي كرده بود ثنا گفتن، و ابتدا كرد به داستان رؤيــاي خــود و اين كــه خـداونــد تــأويــل آن را محقــق ســاخــت، و در اين كلام پدر خود را در تعبيري كه سابقا از خواب او كرده بــود بلكــه حتــي در ثنــائي كه پدر در آخــر كــلام خــود كــرده و خــدا را بــه علــم و حكمـت ستـوده بود تصديق كرد.
آن گاه به حوادثي كه در سنين مابين خوابش و بين تأويل آن برايش پيش آمده به طور اجمال اشاره نموده و همه آن‌ها را به پروردگار خود نسبت مي‌دهد و چون آن حــوادث را بــراي خــود خير مي‌دانسته از اين جهت همه آن‌ها را از احسان‌هاي خـداونـد شمـرده است.
(168) دعاها و آرزوهاي انسان
از لطيف‌ترين ادب‌هايي كه آن جناب به كار برده اين است كه از جفاهاي برادرانش تعبيــر كــرد بــه ايــن كــه «شيطــان بيــن مــن و بــرادرانــم فساد برانگيخت،» و آنان را بــه بــدي يـاد نكـرد.
همچنين نعمت‌هاي پروردگار خود را مي‌شمارد و بر او ثنا مي‌گويد. ربّي ربّي به زبان مي‌راند تا آن كه دچار وله و جذبه الهيه مي‌شود و يكسره روي سخن از آن‌ها برگردانده به سوي خداوند معطوف مي‌دارد و با خدايش مشغول شده و پدر و مادر را رها مي‌كند و در اين جذبه به پروردگار خود عرضه مي‌دارد: «پروردگارا مرا سلطنت بخشيدي و تأويل احاديث يادم دادي،» و آن‌گاه نفس شريفش از ذكر نعمت‌هاي الهي به اين معنا منتقل مي‌شود كه پروردگاري كه اين نعمت‌ها را به او ارزاني داشته آفريدگار آسمــان‌ها و زميــن و بيــرون آرنــده مـوجـودات عـالـم اســت از كتــم

عــدم
دعاي حضرت يوسف عليه‌السلام (2) (169)
محـض به عرضه وجود.
چون او آفريدگار هر چيزي است پس لاجرم همو وليّ هر چيزي خواهد بود. خداي سبحان است كه هر سرنوشتي را كه بخواهد برايش معين نموده و در هر مقامي كه بخواهد قرارش مي‌دهد از اين جهت عــرض كــرد: «فاطِرَ السَّمواتِ وَالأَرْضِ اَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيــا وَ الأخِــرَةِ!».
در اين جا به ياد حاجتي افتاد كه جز پروردگارش كسي نيست كه آن را برآورد و آن اين بود كه با داشتن اسلام يعني تسليم پروردگار شدن از سراي دنيا به ديگر سراي منتقل شود، همان‌طوري كه پدرانش ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب بدان حالت از دنيــا رحلـت نمـودند.
و نيز اين مردن با اسلام و پيوستن به صالحين همان درخواستي است كه جدش
(170) دعاها و آرزوهاي انسان
ابراهيم نمود. خداوند هم دعايش را مستجاب نموده و آن را به عنوان آخرين خاطره زنــدگــي آن جنـــاب حكــايـت نمــوده و با آن زنــدگي‌اش را خــاتمــه داده اســت.
خواننده محتــرم بــايــد در ايــن آيــات تــدبــر نمــوده و قــدرت و نفــوذي را كــه يــوســف داراي آن شــده بــود و همچنيــن شــدت اشتيــاقــي را كه پدر و مادرش به ديدارش داشتند و همچنين خاطراتي را كه برادران از او دارنــد در نظر مجسم سازد تا به ادب نبوتي كه اين نبيّ محترم در كلام خود اعمال نموده پي ببرد. يوسف دهان به كلامي نگشوده مگر اين كه با همه گفتارش و يا سهمـــي از آن بـراي پـروردگـارش بوده است. (1)
1- الميـــزان ج 12، ص 138 .
دعاي حضرت يوسف عليه‌السلام (2) (171)

1 ـ از جمله دعاهاي پيامبران دعايي است كه خداي سبحان از نبيّ محترم خود موسي عليه‌السلام حكايت كرده كه در اوائل نشو و نمايش در مصر و موقعي كه آن مرد قبطي را با سيلي كشته بود به درگاه خدا عرضه داشت:
«قالَ رَبِّ اِنّي ظَلَمْتُ نَفْسي فَاغْفِرْلي...!»
«گفت پروردگارا من به خود ستم كردم پس ببخشاي بر من،

پس خداوند بر او ببخشود، زيرا او بخشنده و مهربان است.» (16 / قصص)
2 ـ و نيز دعايي است كه در موقعي كه از مصر فرار كرده و به مدائن درآمده و براي دختران شعيب آب‌كشي كرده و با شكم گرسنه در سايه درختي آرميده و به درگاه خدا عرضه داشته:
«رَبِّ اِنّي لِما اَنْزَلْتَ اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقيرٌ!»
«پروردگارا من به هر چه كه بر من نازل كني چه اندك و چه بسيار، محتاجم!» (24 / قصص)

در اين دو مسئلتش گذشته از التجاء به خدا و تمسك به ربوبيت او كه خود ادب جداگانه‌اي است از آداب عبوديت، اين معنا را به كار برده كه در دعاي اوّلش چون مربوط به امور مادي و دنيوي نبود بلكه صرفا توسل به مغفرت خدا بود به حاجت خود تصريح كرد.
خداوند دوست مي‌دارد بندگانش از او طلب مغفرت كنند .
در دعاي دومش كه در آن حاجت خود را برحسب دلالت مقام ضروريات زندگي از قبيل غذا و مسكن و امثال آن بود ذكر نكرد بلكه تنها اكتفا كرد به ذكر احتياج خود و براي اين از ذكر حوائج خود دم فروبست كه دنيا را در نزد خدا قدر و منزلتي نبود.
3 ـ و از آن جمله دعايي است كه حضرت موسي عليه‌السلام در نخستين روز بعثت خود و دريافت اولين وحي آسماني كرده و خداي تعالي آن را چنين حكايت نموده

است:
«قالَ رَبِّ اشْرَحْ لي صَدْري . وَ يَسِّرْ لي اَمْري. وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ

لِساني...!»
«گفت پروردگارا شرح صدرم ده! و كارم را آسان ساز! و گره از زبانم بگشاي، تا گفتارم را بفهمند، و وزيري از خاندانم برايم قرار ده، هارون برادرم را وزيرم كن، و با وزارت او پشتم را قوي كن، و او را در مأموريت من شركت ده، تا تو را بسيار تسبيح گوئيم، و بسيار به ياد باشيم، چون تو به ما و كارهايمان بينايي!» (25 تا 34 / طه)
موسي با اين كلمات براي دعوت خود خيرخواهي مي‌كند، و راه دعوت خود را هموار مي‌سازد.
دعاهاي حضرت موسي عليه‌السلام (175)
ادبي كه آن‌جناب در اين كلمات به كار برده اين است كه غرض و نتيجه‌اي كه از اين سؤالات در نظر داشته بيان كرده تا كسي خيال نكند منظورش نفع شخصي بوده است.
اين كه سائل محتاج خودش را در حاجتي كه دارد عرضه كند بر مسئولي بي‌نياز و جواد، خود بهترين و قوي‌ترين راهي است براي تحريك عاطفه رحمت، براي اين كه نشان دادن حاجت تأثيرش بيشتر است از ذكر آن، زيرا در ذكر آن به زبان احتمال دروغ هست و در نشان دادنش اين احتمال نيست.
4 ـ از جمله دعاهاي حضرت موسي نفريني است كه خداي تعالي از آن جناب درباره فرعون و فرعونيان نقل مي‌كند: «قالَ مُوسي رَبَّنآ اِنَّكَ اتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَءَهُ
(176) دعاها و آرزوهاي انسان
زينَةً وَ اَمْوالاً فِي‌الْحَيوةِ الدُّنْيارَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبيلِكَ...،»
«موسي گفت: پروردگار ما، به درستي كه تو به فرعون و فرعونيان در حيات دنيا زينت و اموالي دادي، پروردگارا تا بندگانت را از راه به در ببرند، اي پروردگار ما! اموالشان را مانند سنگريزه از حيز انتفاع ساقط كن و بر دل‌هايشان مهر بنه تا قبل از ديدار عذاب دردناك ايمان نياورند. پروردگار متعال فرمود: نفرين شما درگير شد، پس در كار خود استقامت بورزيد و هرگز راه كساني را كه علم ندارند پيروي مكنيد».
اين نفرين شديدترين نفريني است كه ممكن است به جان كسي كرد، براي اين كه هيچ دردي بالاتر از شقاوت دائمي نيست.
بايد دانست كه فرق است بين دعا و نفرين، زيرا رحمت الهيه، هميشه بر غضبش سبقت دارد. سعه رحمت الهيه اقتضا دارد كه از رساندن عذاب و شر و ضرر به بندگان كراهت داشته باشد اگر چه ستمگر و مستحق عذاب هم باشند.
دعاهاي حضرت موسي عليه‌السلام (177)
اين معنا باعث شده كه آداب دعا و آداب نفرين، با هم متفاوت باشند،

مثلاً يكي از آداب نفرين اين است كه بـه امـوري كه بـاعـث اين نفـريـن شده است تصريح نشود، بلكه به طور كنايه ذكر شود، مخصـوصـا اگر آن امـور شنيع و ركيك باشد، به خلاف دعا كه تصريح به موجبات و عوامل آن مطلوب است.
موسي عليه‌السلام اين نكته را در نفرين خود رعايت كرده است. ادب ديگري كه رعايت كرده اين بود كه در اين نفرين خود با اين كه خيلي طولاني نبود بسيار تضرع نموده و استغاثه جست و زياد نداي رَبَّنا رَبَّنا را تكرار كرد. ادب ديگرش اين بود كه به اين نفرين اقدام نكرد مگر بعد از آن كه تشخيص درباره اين كه نابودي فرعونيان بر وفق مصلحت حق و دين و دينـداران است از حـدّ ظـنّ و تهمت تجـاوز كرده و به حـدّ علـم رسيـد.
(178) دعاها و آرزوهاي انسان
5 ـ از جمله دعاهاي حضرت موسي عليه‌السلام دعايي است كه خداي تعالي در آيات زيـر حكـايـت كـرده اسـت: «وَ اخْتـارَ مُـوسـي قَـوْمَـهُ سَبْعينَ رَجُلاً لِميقاتِنا...،»
«موسي از قوم خود براي ميقات ما هفتاد نفر را انتخاب كرد، وقتي صاعقه آن‌ها را هلاك نمود موسي عرض كرد: پروردگارا تو اگر قبل از اين هم مي‌خواستي آن‌ها را هلاك كرده بودي، لكن آيا ما را به جرم پيشنهاد سفهاي قوم هلاك مي‌كني؟ من اين صاعقه را جز امتحاني از ناحيه تو نمي‌دانم، با اين آزمايش گمراه مي‌كني هر كه را بخواهي و هدايت مي‌كني هر كه را بخواهي، تو وليّ مايي بر ما ببخشاي، و رحم كن به ما كه تو بهترين رحم‌كنندگاني! و براي ما در اين دنيا و در آخرت حسنه بنويس، چه ما به سوي تو هدايت يافتيم.» (155 تا 156 / اعراف)
در اين دعا ابتدا مي‌كند به جمله «بر ما ببخشاي!» چون موقفش موقف سختي بود،
دعاهاي حضرت موسي عليه‌السلام (179)
موقفي بود كه غضـب الهـي و قهري كه هيچ موجودي تاب تحمل آن را ندارد قومش را فرا گرفته بود. موسي نخست چيزي گفت كه فوران غضب الهي را تسكين دهد، باشد كه بدين‌وسيله بتواند زمينه را براي طلب مغفرت و رحمت آماده سازد، و آن اين بود كه گفت: «پروردگارا تو اگر مي‌خواستي قبل از اين، آنان و مرا هلاك كرده بودي.» مي‌خواهد عرض كند كه نفس من و نفوس قومم همه در قبضه قدرت و اطاعت مشيت توست. با اين طرز بيان خواست تا به رحمت خداي تعالي توسل جويد، چون عادت پروردگار بر اين نبوده كه مردمي را به خاطر عمليات زشت سفيهانشان هلاك سازد و اگر در اين جا هـلاك سـاختـه نـه از بـاب انتقـام بوده بلكه از باب امتحاني بوده كه همواره در ميـان آدميـان جـريـان دارد و بـاعـث گمـراهـي بسيـاري و هـدايت بسيـاري از آنـان مي‌شود.

خواننده محترم بايد با در نظرگرفتن موقف آن جناب در كلامش دقت نمايد تا به خوبي به ادب جميلي كه آن‌جناب به كار برده واقف شود و بفهمد كه چگونه از پروردگار خود استرحام كرده و چطور مرتب طلب رحمت نموده و با ثناي خود از شدت فوران غضب الهي كاسته است.
موسي عليه‌السلام با اين ادب عبوديتي كه به كار برد موفق گرديد حاجت خود را بگيرد در حالي كه آن حاجت را بر زبان هم جاري نكرده بود، و آن زنده شدن قومش بعد از هلاكت بود زيرا در مقامي قرار داشت كه هول و خطر موقف او را از پرحرفي و گفتن هر چه كه مي‌خواست بازمي‌داشت و تنها با جمله «پروردگارا تو اگر قبل از اين هم مي‌خواستي آن‌ها را هلاك كرده بودي،» اشاره به خواست باطني و آرزوي دروني خود نمود.
6 ـ از جمله دعاهاي آن جناب دعايي است كه پس از مراجعت به قوم خود، مواجه

با گوساله‌پرست شدن آنان، كرده و خداي‌تعالي داستانش را چنين نقل فرموده است:
«الواح را انداخته و گيسوان برادر را گرفته و او را به طرف خود مي‌كشيد و او مي‌گفت اي پسر مادر! من گناه ندارم، مردم مرا خوار داشتند، و نزديك بود مرا بكشند، پس پيش روي دشمنان مرا چنين خوار مدار، و دشمنان را به شماتتم وا مدار، و مرا از ستمگران و در رديف دشمنان خود مدان.» (150 / اعراف)
موسي وقتي چنين ديد بر حال برادر رقت نموده و تنها به جان او و خودش دعا كرد تا او و خودش را از مردم ستمگر ممتاز سازد و قرآن كريم آن دعا را چنين نقل مي‌كند:
«قالَ رَبِّ اغْفِرْلي وَ لِاَخي وَ اَدْخِلْنا في رَحْمَتِكَ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمينَ!»
«گفت پروردگارا! بر من و برادرم ببخشاي و ما را در رحمت خود داخل كن و تو مهربان‌ترين مهرباناني!» (151 / اعراف)

و اين امتياز به اين كه خداوند آن دو را در رحمت خود داخل كند نخواست مگر براي اين كه مي‌دانست كه به زودي غضب الهي ستمگران را خواهد گرفت. چنان‌كه پروردگار هم بعد از اين آيه مي‌فرمايد: «به درستي كساني كه گوساله را معبود خود گرفتند به زودي غضبي از پروردگار و ذلتي در حيات دنيا به آنان خواهد رسيد.» (152 / اعراف)
از اين آيه معلوم مي‌شود كه آن جناب در اين دعاي خود چه

وجــوهي از ادب را بــه كــار بـــــرده اســت. (1)
1- الميزان ج 12، ص 141 .

«وَ قـالَ رَبِّ اَوْزِعْنـي اَنْ اَشْكُــرَ نِعْمَتَــكَ...!»
«و گفت: پروردگارا روزي كن كه شكر نعمت‌هايي كه بر من و بر پدر و مادرم ارزاني داشته‌اي بجاي آورم...!» (19 / نمــل)
دعايي را كه قرآن از حضرت سليمان عليه‌السلام نقل مي‌كند در ضمن داستان گفتگوي مـورچگان است كه فرموده:
«تا آن كه گذارشان به وادي مورچگان افتاد، مورچه‌اي بانگ در داد كه هان اي مورچگان بــه لانه‌هــاي خــود درآييــد تــا سليمــان و لشكــريــانش نــدانستــه پايمـالتـان نكنند.»
(184) دعاها و آرزوهاي انسان
از گفتار او خنده بر لب‌هاي سليمـان نشسته و گفت:
«پــروردگــارا روزي كــن كه شكــر نعمت‌هــايــي كه بر مــن و بر پــدر و مادرم ارزاني داشتــي بجــاي آورم، و اعمال صالحي كه تو را خشنود سازد انجام دهم، و مــرا به رحمــت خود در زمــره بنــدگــان صــالحـت درآور!» (19 / نمل)
مورچه با كلام خود سليمان را به ياد ملك عظيمي كه خدايش ارزاني داشته بود انداخت. اين نظريه را از كسي مثل سليمان با داشتن چنين سلطنت و قدرتي بايد بهترين ادب او نسبت به پروردگارش شمرد. از گفتار آن مورچه فورا به ياد نعمت‌هاي پروردگارش افتاد و اين نعمت‌ها گر چه در حق او بسيار و بي‌شمار بود لكن مورد نظر او از نعمت در اين مقام همان ملك عظيم و سلطنت قاهره‌اش بود. و لذا از پروردگار خود درخــواســت تــوفيــق عمل صالح مي‌كند چون متوجه مي‌شود از كسي كه در اريكه
دعاي حضرت سليمان عليه‌السلام (185)
تخت سلطنــت قــرار دارد عمــل صــالــح و رفتــار نيــك ممــدوح و مطلــوب است.
براي خاطر همه اين جهات بود كه نخست از خداي خود خواست كه به وي توفيق اداي شكر نعمتش مرحمت كند و در ثاني اين كه عمل صالح انجام دهد، و به صرف عمل صالح قناعت نكرد بلكه آن را مقيد كرد به اين كه باعث خشنودي پروردگارش باشد. آري او بنده‌اي است و جز پروردگار و مولاي خود هدفي ندارد. او با عمل صالح كاري ندارد مگر براي اين كه باعث خشنودي پروردگارش است. آن گاه درخواست توفيق عمل صالح را با درخواست صلاح ذاتي تكميل نموده و عرض كرد: و مرا به رحمت خود در زمره بندگان صالحت درآور!(1)

1- الميــزان ج 12، ص 154 .

«وَ ذَا النُّـونِ اِذْ ذَهَـبَ مُغـاضِبـا فَظَـنَّ اَنْ لَـنْ نَقْـدِرَ عَلَيْـهِ فَنـادي فِـي الظُّلُمـاتِ اَنْ لا اِلـهَ اِلاّ اَنْـتَ سُبْحـانَـكَ اِنّي كُنْـتُ مِـنَ الظّـالِمينَ...!»
«و به ياد آر رفيق ماهي (يونس) را وقتي كه از ميان قوم خود به حال خشم بيرون شد و خيال مي‌كرد كه ما نمي‌توانيم راه را بر او تنگ گيريم تا آن كه در ظلمات شكـم مـاهي بزاري گفت:
معبـودي جـز تو نيست، منـزهي تو، اعتراف مي‌كنم كه حقا من از ستمگران بودم.
دعاي حضرت يونس عليه‌السلام (187)
درخواستش را اجابت نموده و از اندوه نجاتش داديم و ما مؤمنين را چنين نجات مي‌بخشيم!» (87 / انبياء)
از جمله دعاهايي كه قرآن كريم از انبياء گرامي نقل كرده دعاي حضرت يونس است در ايامي كه در شكم ماهي به سر مي‌برد. يونس به دريا انداخته شد و ماهي او را بلعيد، مدتي در شكم ماهي مشغول تسبيح خداي تعالي بود تا آن كه خداوند ماهي را فرمود تا يـونس را در سـاحـل دريـا بيفكند.
اين جريان جز تأديبي كه خداي تعالي انبياء خود را برحسب اختلاف احوالشان به آن مؤدب مي‌كند، نبود، كما اين كه قرآن مي‌فرمايد: و اگر نبود كه يونس از تسبيح‌گويان بود هر آينه تا روز قيامت كه خلايق مبعوث مي‌شوند در همان شكم ماهي جاي داشت.
(188) دعاها و آرزوهاي انسان
حـال يـونس در بيـرون شـدن از قوم خود (بعد از آن كه از آن‌ها برگشته بود،) و به راه خود ادامه دادن و به سـوي آنـان بـرنگشتـن حال بنده‌اي را مي‌ماند كه بعضي از كارهاي مولاي خود را نپسندد، حال آن كه وظيفـه عبـوديـت او ايـن نيست.
چون خداي تعالي اين حركت را براي يونس، نپسنديد و خواست تا او را ادب كند پس او را آزمود و در زنداني انداخت كه حتي نمي‌توانست به قدر يك سرانگشت پا دراز كند، زنـداني كـه در چنـد طبقه از ظلمات قرار داشت، و ناچار در چنين ظلماتي بزاري گفت:
«جـز تـو معبـودي نيسـت منـزهـي تـو، بـه درستـي كـه مـن از ظـالمين بـودم!»
يونس تنها كسي است كه در بين انبياء چنين دعايي كرده كه در آغاز آن كلمه «رَبّ» به كار نرفته است. يونس ظلم را براي خود اثبات نموده و

خداي سبحان را از هر چيزي كه شائبه ظلم و نقص در آن باشد منزه كرد. لكن در اين مناجات حاجت دروني خود را
دعاي حضرت يونس عليه‌السلام (189)
كه عبارت بود از رجوع به مقام عبودي قبلي خود اظهار نكرد و خود را گويي لايق براي چنين درخواستي نديد و خلاصه رعايت ادب را كرد و شرمندگي خود را نشان داد. حاجت و درخواست قلبي‌اش عبارت بود از بازگشت به مقام و منصب قبلي، و خداوند فرمود:
«فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنينَ!»
«درخواستش را اجابت كرديم و از اندوه نجات داديم. ما مؤمنين را نيز چنين نجات مي‌دهيم!» (88 / انبياء)(1)
1- الميزان ج 12، ص 155 .

«وَ اَيُّوبَ اِذْ نادي رَبَّهُ اَنّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمينَ!»
«به ياد آر ايوب را وقتي كه ندا كرد كه اي پروردگار! مرض مرا از پاي درآورده، و تو مهربان‌ترين مهرباناني!» (83 / انبياء)
اين دعايي است كه خداي تعالي از حضرت ايوب عليه‌السلام بعد از آن كه مرضش به طول انجاميد و اموال و اولادش همه از بين رفت، نقل مي‌فرمايد .
وجوه ادبي كه در اين دعا به كار رفته مانند ادب همه پيامبران است. ايوب هم مانند آدم و نوح و موسي و يونس عليهم‌السلام حاجت خود را كه عبارت بود از بهبودي از
دعاي حضرت ايوب عليه‌السلام (191)
مرض صريحا ذكر نكرد. او نيز خواست هضم نفس كند و حاجت خود را كوچك‌تر از آن بداند كه از پروردگار درخواست آن را بكند.
انبياء عليهم‌السلام هيچ‌وقت حاجت خود را اگر درباره امور دنيوي بوده صريحا ذكر نمي‌كرده‌اند اگر چه غرضشان از آن حاجت پيروي نفس هم نبوده باشد.
وجه ديگر اين كه اصولاً ذكر سبب درخواست كه همان اساس مرض بود و همچنين ذكر صفتي كه در مسؤول هست كه سائل را به طمع مي‌اندازد مثل ارحم الراحمين بودن او، سكوت از خود حاجت بهترين و بليغ‌ترين كنايه است از اين كه حاجت احتياج به تصريح ندارد، براي اين كه تصريح به حاجت موهم اين است كه لابد اسباب نامبرده براي انگيختن رحم آن كسي كه ارحم الراحمين است كافي نبوده و محتاج به تأكيد و تفهيم به لفظ است. (1)
(192) دعاها و آرزوهاي انسان

«...فَهَـبْ لي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّا...!»
«...پس از درگـــاه رحمتـــت فـــرزنـــدي ارزانيـم دار...!» (5 / مـريـم)
خـداي عـزّ و جـلّ داستـان دعـاي زكـريـا را در سـوره مـريـم و در سـوره آل‌عمران آورده و فرموده:
«زكـريـا سـرپـرسـت مـريـم شـد، هـر وقـت زكـريـا بـر او در محـرابش وارد
1- الميـــــزان ج 12، ص 158 .
دعاي حضرت ايوب عليه‌السلام (193)
مي‌شد نزدش رزقي مي‌يافت و مي‌پرسيد اي مريم اين از كجا برايت فراهـم شـده؟ مي‌گفـت از نزد خداست كه خـدا هر كه را بخـواهـد بي‌حسـاب رزق مي‌دهـد.» (37 / آل‌عمران)
اين جا بود كه (اميد زكريا به لطف خدا به هيجان درآمد و) پروردگار خود را ندا كرد «كـه اي پـروردگـار مـن! مـرا از نـزد خـودت ذريّـه پـاكـي ارزانـي بـدار كـه تـو شنـواي دعـايي!» (38 / آل‌عمران)
هر كه در اين دو آيه دقت كند جاي شكي برايش باقي نمي‌ماند كه تنها چيزي كه زكريا را به سوي دعاي ذكر شده كشانيد و آن دعاي مشهور را كرد، همان كرامتي بود كـه از جـانـب خـدا نسبـت بـه مـريـم مشاهده نمود، و عبوديت و خلوصي بود كه مريم نسبت به خـدايـش داشـت.
زكريا از مشاهده اين وضع لذت برد، و دوست داشت كه اي كاش او هم فرزندي اين
(194) دعاها و آرزوهاي انسان
چنين، و داراي قرب و كرامتي اين چنين، مي‌داشت، و لكن از سوي ديگر متوجه سالخوردگي و ناتواني خود و پيري و نازايي همسرش و بازماندگانش كه هيچ‌يك حال و وضع مريم را نداشتند افتاده و دچار وجد و عشقي سوزان گرديد، و ناگهان جرقه‌اي در دلش شعله زد و به ياد آورد كه تا اين روز خداي تعالي وي را عادت داده است كه دعايش را استجابت كند و لذا دست به دعا بلند كرده و با دلي سرشار از اميد درخواست فرزندي پاكيزه نمود.
اين همان دعايي است كه زكريا در آن موهبت الهيه‌اي را كه درخواست كرد مقيد به قيد «مِنْ لَدُنْكَ» يعني «از جانب خودت» نمود، چون از اسباب عادي مأيوس شده بود. يكي از اسباب عادي كه در اختيار او و هر فرد

ديگري است استعداد شوهري است كه آن جناب اين استعداد را به خاطر پيري از دست داده بود، و يكي ديگر استعداد همسري
دعاي زكريا عليه‌السلام براي درخواست فرزند (195)
است براي باردار شدن كه همسر او اين استعداد را نداشت زيرا در جواني عاقر بود تا چه رسد به پيري و سالخوردگي.
«... پس بــه او گفتيــم: اي زكـريـا مـا تـرا مــژده پسري مي‌دهيم كه نامش يحيي است و از پيـش همنــامي بـراي وي قــرار نداده‌ايم.» (7 / مريم) (1)

«قــالَ عيسَــي ابْــنُ مَــرْيَــمَ اللّهُــمَّ رَبَّنــآ اَنْــزِلْ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّمآءِ
1- الميـــــــــــــزان ج 27، ص 16 .
(196) دعاها و آرزوهاي انسان
تَكُــونُ لَنَــا عيــدا!»
«عيسي‌بن مريم گفت: خداي من اي پروردگار ما، از آسمان براي ما مائده‌اي نازل فرما كه عيدي براي ما باشد!» (114 / مائده)
از جمله دعاهاي انبياء دعايي است كه مسيح عليه‌السلام راجع به مسئله مائده كرده است و قـرآن آن را به شـرح بالا نقل مي‌كند.
از سياق داستاني كه قرآن كريم درباره اين كه حواريين مسيح از آن جناب خواستند كه مائده‌اي برايشان نازل شود نقل كرده چنين استفاده مي‌شود كه درخواست نزول مائده از سؤالات شاق بر آن جناب بوده است، زيرا گفتاري كه از آنان حكـايـت كـرده كه گفتنـد «اي عيسـي آيـا پــروردگــار تو مي‌تواند مائده‌اي از آسمان بــر مــا نــازل كند؟» (112 / مائده)
دعاي حضرت عيسي عليه‌السلام (197)
اوّلاً به ظاهرش مشتمل بوده بر پرسش از قدرت خداي سبحان و اين پرسش با ادب عبوديت نمي‌سازد، اگر چه مقصود در واقع پرسش از مصلحت بوده نه از اصل قدرت ولكن ركيك بودن تعبير در جاي خود محفوظ است. و ثانيا متضمن اقتراح معجزه جديدي بوده و اين نيز بي‌ادبي ديگري است براي اين كه معجزات باهره عيسي عليه‌السلام از هر جهت بر آنان احاطه داشت و با آن همه معجزات حاجت به اين معجزه دل‌بخواهي نبود. پس اين كه حواريين با معجزات قبلي كه از مسيح ديده بودند درخواست معجزه‌اي مخصوص به خود كنند بي‌شباهت به بازيچه گرفتن آيات خدا و بازي گرفتن خود آن جناب نيست. از همين جهت مسيح عليه‌السلام با جمله «اِتَّقُواااللّهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنين!» توبيخشان كرد، لكن از آنجايي كه حواريين درباره تقاضاي خود پافشاري كرده و آن را با جملات «مي‌خواهيم آن را بخوريم و قلب‌هايمان آرامش گيرد و به صدق عهد تو پي بريم و بر آن
(198) دعاها و آرزوهاي انسان
گواه باشيم،» توجيه نمودند و خلاصه او را مجبور به چنين درخواستي كردند ناگزير با ادبي كه خداي سبحان به آن جناب ارزاني داشته بود سؤال اقتراحي آنان را به نحوي كه بتوان به درگاه عزت و كبريائي‌اش برد اصلاح نمود. اوّلاً آن را به عنوان عيدي كه اختصاص به او و امتش داشته باشد

معنون نمود چون درخواستي بود ابتكاري و بي‌نظير در بين معجزات انبياء عليهم‌السلام ، چه معجزات انبياء يا براي اتمام حجت بود و يا براي اين بود كه امت محتاج به نزول آن مي‌شدند و امت مسيح داراي هيچ يك از اين دو صفت نبودند و ثانيا سخنان طولاني حواريين را درباره فوايد نزول آن از قبيل اطمينان دل‌هايشان و علمشان به صدق گفتار مسيح و شهادتشان بر مائده همه را با جمله كوتاه «وَ ءايَةً مِنْكَ،» خلاصه كرده، و ثالثا غرض خوردن را كه آن‌ها مقدم بر همه اغراض خود ذكر كرده بودند وي، هم آن را در آخر ذكر كرد و هم اين كه لباسي بر آن پوشانيد كه به

دعاي حضرت عيسي عليه‌السلام (199)

ادب حضور موافق‌تر بود و آن اين بود كه گفت «وَ ارْزُقْنا» و در ذيلش گفت «وَ أَنْتَ خَيْرُ الرّزِقينَ،» تا هم به‌وجهي تأكيد سؤال باشد و هم به وجهي ديگر ثناي خداي تعالي.

علاوه ادب ديگرش اين بود كه كلام خود را به نداي «اَللّهُمَّ رَبَّنا» آغاز نمود و حال آن كه ساير انبياء دعاي خود را تنها با كلمه «رَبّ» و يا «رَبَّنا» افتتاح مي‌كردند. اين زيادتي ندا در دعاي مسيح عليه‌السلام براي رعايت ادب نسبت به موقف دشوارتر خود بود. (1)

1- الميزان ج 12، ص 161 .
(200) دعاها و آرزوهاي انسان
«امَنَ الرَّسُولُ بِما اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ...،» (285 / بقره)
از جمله دعاهاي پيامبران گرامي دعايي است كه خداي تعالي از نبيّ گراميش محمد مصطفي صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل مي‌فرمايد كه در اين دعا مؤمنين امت او را نيز بدان ملحق نموده است:
«رسول ايمان آورد به آنچه از ناحيه پروردگارش به سويش نازل شد، مؤمنين هم هر يك ايمان آوردند به خدا، و ملائكه او، و كتاب‌ها، و پيامبرانش.»
و گفتند:
دعاي حضرت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله پيامبر اسلام (201)
«ما بين هيچ‌يك از فرستادگان خدا در ايمان به آنان فرق قائل نيستيم!»
و نيز گفتند:
«شنيديم پيام خدا را و اطاعت كرديم!»
«پروردگارا غفران تو را مسئلت داريم!»
«و به سوي جزاي توست بازگشت. خداوند هيچ نفسي را جز به مقدار طاقتش تكليف نمي‌كند.»
براي هر نفسي ثواب همان طاعاتي است كه كرده، و بر هر نفسي كيفر همان گناهاني است كه مرتكب شده است.
پروردگارا!
(202) دعاها و آرزوهاي انسان
ما را اگر دچار نسيان و خطا شديم مؤاخذه مفرما!
و تكليف دشواري به دوش ما بار مكن، آن چنان كه بار كردي به دوش آنان كه قبل از ما زيستند.
پروردگارا!
و بر ما تحميل مكن چيزي را كه ما را طاقت تحمل آن نيست،
و از ما درگذر، و بر ما ببخشاي، و ما را رحم كن!
و چون ياور ما تويي، ما را بر مردم كافر ياري فرما!»
اين آيات، ايمان رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله را به قرآن كريم و به همه آنچه از اصول معارف و فروع احكام الهي مشتمل است حكايت مي‌كند و سپس مؤمنين رابه وي ملحق نموده است.

دعاي حضرت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله پيامبر اسلام (203)
مقصود از مؤمنين نه تنها معاصرين آن حضرتند بلكه جمع مؤمنين از امت اويند كه به وسيلـه ايمـان جـزو شـاخـه‌هاي شجـره طيبـه مباركه وجود نازنين وي شده‌اند.
مضمـون ايـن دو آيـه مقـايسـه و مـوازنـه‌اي است بين اهل كتاب و بين مؤمنين اين امت از نحوه تلقي خود از كتاب آسماني خود و نحوه تأدب آن‌ها به ادب عبـوديـت در بـرابـر كتـابي كه بـرايشـان نـازل شـده است.
در آيات قبل، اهل كتاب را مذمت و ملامت مي‌فرمايد كه بين ملائكه خدا فرق گذاشته و جبرئيل را دشمن و سايرين را دوست داشتند، و بين كتب آسماني فرق گذاشته به قرآن كفر ورزيده و به غير آن ايمان آوردند، و بين پيغمبران خدا فرق گذاشته، و به موسي و يا به او و به عيسي ايمان آورده، به محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله كفر ورزيدند، و بين احكام خدا فرق گذاشته به بعضي از آنچه در كتاب خداست ايمان آورده و به بعضي كفر ورزيدند.
(204) دعاها و آرزوهاي انسان
اشتمـال ايـن دعـا بـه ادب عبـوديـت و رعـايـت آن در تمسـك به ذيل عنـايـات ربـوبي يكـي پس از ديگـري مطلبـي است كه حـاجتـي به بيان ندارد. (1)

«اَلَّـذيـنَ يَقُـولُـونَ رَبَّنـا اِنَّنا امَنّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنـا وَ قِنـا عَـذابَ النّارِ!» «آن‌هـا كـه مي‌گـوينـد: پـروردگـار مـا، ما ايمـان آورديـم! گنـاهـان مـا را ببخـش، و از عـذاب آتـش دورمـان بـدار!» (16 / آل‌عمـران)

1- الميـــزان ج 12، ص 165 .

در آيات سوره آل عمران پاره‌اي از صفات پرهيزكاران را بيـان داشته و مي‌فرمايد:

پـرهيـزكـاران مي‌گـوينـد: «رَبَّنا ـ پـروردگـارا» يعنـي خـدا را به وصف «رُبوبيت» ياد مي‌كنند تا بنـدگي خـود را اظهـار كـرده و نسبت بـه آنچـه از حضـرتش با جملـه «اِنَّنا آمَنّا» درخـواست كـرده‌انـد، استـرحـامي بـاشـد.

اظهـار داشتـن آن بـراي درخـواست نمـودن وعـده الهـي اسـت، زيرا خداوند خود وعده داده كه آمرزش و مغفرت خود را نصيـب بندگان مؤمنش فـرمـايد.

مغفـرت و آمـرزش گنـاهـان مستلـزم نجـات از عـذاب نمـي‌شـود، يعني نگهداري از آتش دوزخ تنها و تنها فضل و رحمتي است كه خـداونـد در حـق مـؤمنيـن و كسـاني كـه به او گـرويـده‌انـد و عبـادتش را مي‌كنند ارزاني داشته، بدون اين كه بندگان مستحـق چنيـن فضلـي باشند يا بر خداوند حقي پيدا كنند، و

جهتش آن است كه ايمان و اطاعت آنـان خود نعمتـي است كه پروردگار به آنان مـرحمـت فـرمـوده اسـت.

اساسا هيچ يك از موجودات بر خداوند حقي پيدا نمي‌كنند جز آنچه خداوند بر خود قـرار داده، كـه از آن جملـه «مغفـرت و نگهـداشتـن از آتش دوزخ نسبت به بندگاني كـه ايمـان آورده‌اند» مي‌بـاشد.

از پاره‌اي آيات مي‌توان استفاده كرد كه نگهداري از آتش دوزخ، همان مغفرت و آمرزش و به بهشت رفتن است. (1)

1- الميـزان ج 5، ص 213 .

«...اَمْرَاَتَ فِرْعَوْنَ اِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لي عِنْدَكَ بَيْتا فِي الْجَنَّةِ وَ...،»
«و خداي تعالي براي كساني كه ايمان آوردند مثلي مي‌زند و آن داستان همسر فرعون است كه گفت:
پـروردگـارا نـزد خـودت بـرايـم خانه‌اي در بهشت بنا كن و مرا از فرعون و عمـل او نجـات بـده و از مـردم ستمكـار بـرهـان!» (11 / تحـريم)
در جمله فوق خداي سبحان تمامي آرزوهايي را كه يك بنده شايسته در مسير عبوديتش دارد خلاصه نموده است. خداي تعالي در خلال تمثيل حال اين بانو و اشاره
(208) دعاها و آرزوهاي انسان
به منزلت خاصي كه در عبوديت داشت دعايي را نقل مي‌كند كه او بر زبان رانده، همين خـود دلالـت مي‌كنـد بر اين كه دعـاي او عنـوان جـامعي بـراي عبـوديت اوست.
معلـوم مي‌شـود همسـر فـرعـون چشـم از تمـام لـذات دنيـا بسته بـود، آن هم نه به خاطر اين كه دستش به آن‌ها نمي‌رسيده، بلكه در عين اين كه همه آن لذات برايش فراهم بوده، با اين وجود از آن‌ها چشم پوشيده، و به كراماتي كه نزد خداست، و به قـرب خـدا دل بسته بـود، و به غيـب ايمـان آورده، و در برابر ايمان خود استقامت ورزيده بود .
اين قدمي كه همسر فرعون در راه بندگي خـدا برداشته، قدمـي اسـت كـه مي‌تواند براي همه پويندگان اين راه، مثل باشد. به همين جهت است كه خداي سبحان حال او و آرزو او و عمـل او را در طـول زنـدگي در دعـايي مختصـر خـلاصـه كـرده اسـت.
دعا و چكيده‌آرزوهاي بنده‌اي شايسته در عبوديت (209)
در اين دعـا خـانـه‌اي درخـواست كرده كه هم نزد خدا باشد، و هم در بهشت، و اين بدان جهـت اسـت كـه بهشـت دار قـرب خـدا، و جـوار رب‌العـالميـن اسـت. (1)
1- الميزان ج 38، ص 339 .
(210) دعاها و آرزوهاي انسان

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹